فصل اول در بیان معالجه از قرار طرزی که از حکما قبول شده است

فصل دوم در معالجه تدبیری و اجزای دوائیه

گفتار اول در بیان معالجه تدبیری

گفتار دوم در بیان اجزای دوائیه

گفتار سیم در بیان معالجه جراحی

هذه رسالة الفها و صنفها شلیمر فلمنکی

فی قواعد الکلیة للامراض

و سماها بقواعد الامراض

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و الصلوات و السلام علی سید الانبیاء محمد و اله سیما ابن عمه و صهره و وصیه امیر المؤمنین الی یوم الدین اما بعد از حمد و ستایش حضرت معبود و درود نامعدود بر پیغمبر محمود بر طالبان علم طب پوشیده و مخفی نماند که از آن زمانی که شمس فلک هدایت و مرکز دایره عدالت اعلیحضرت ابو المظفر ناصر الدین شاه غازی دام ظله را اندر رای همایون آن بود که علوم طبیه فرنگیه را در این مملکت شایع نماید و بدین ملاحظه اطبای فرنگیه چند را برای انتشار این علم طلبیدند تا از تصنیفات و تألیفات و اعمال ایشان اطبا و متعلمین علم طب بهره مند گردند ولی چون از قواعد کلیه طبیه فرنگیه رساله بفارسی تصنیف نگردیده بود اطبای ایران را چنان بخاطر رسید که اطبای فرنگ را قواعد کلیه نیست لهذا بنده آستان

حضرت ظل الله روحی فداه حکیم شلیمر فلمنکی جهت رفع اشتباه ایشان قواعد کلیه طبیه فرنگیه را که بفرانسه
پاتولوژی ژنرال نامند مجتمع و مرتبط نمودم تا کلیاتی بوده
بوده باشد متعلمین طب فرنگی را و موسوم نمودم او را بقواعد الامراض امید از لطف عمیم حضرت اکرم
آنکه مقبول خاص و عام گردد ؛ و این رساله مشتمل است بر مقدمه و سه باب
باب اول در علم باسباب امراض است بطور عموم که بفرانسه اتیولوژی ژنرال
نامند ؛ باب دوم در علم بعلامات امراض است
بطور عموم که بفرانسه سمئوماتوژی ژنرال
گویند ؛ باب سیم در علم بعلاج امراض است بطور عموم که بفرانسه ترابی ژنرال
نامند ؛ اما مقدمه ؛ بدانکه مرض عبارت است
از تغییر جسمانی که عارض شود در اجسام صلبه و مایعه بدن و یا تغییر عملی که اختلال در یکی از اعمال
بدن و یا در چند اعمال آن که مجتمع اند بهم رسد ؛ تغییر جسمانی عبارت است از هر حالتی که
که خارج نماید اجسام صلبه و یا مایعه بدن را از حالات صحت ؛ تغییر عملی عبارت است از هر حالتی
که مانع شود حس و حرکت را که بسبب آن نتوانند آن حالت اثر در اشیاء خارجی کنند و یا تأثیر
از آنها شوند ؛ باید دانست که تمام اعمال بدن منوط بآلات اوست که تغییر جسمانی
ممکن نشود مگر به تغییر اعمال و بالعکس و اگر کسی بحث کند که چگونه می‌شود که بعضی از اوقات تغییر در
اعمال باشد و تغییر در اجسام نبود جواب گوئیم که یا سبب این است که این تغییر جسمانی در درجه
نبود که او را ببینیم و یا اینکه حواس ما آن کمال را ندارد که ادراک این تغییر نماید و یا آنکه

درحیات تغیر بوده ودرممات مفقود شده است :: وباید دانست که بعضی اوقات
تغیری درقوای حیات خواه حسی وخواه حرکتی موجود باشد بدون آنکه تغییر جسمانی در حیات
ویا درممات نمایان شود ولی باید ملاحظه نمود که قوه حیات چون قوه جرخ الماس
ومقناطیس است که قوه جرخ الماس درجسمی حاصل شود بدون آنکه تغیری دران جسم ظاهر
باشد مثل آنکه درجرم دماغ اعمال مختلفه از تاثیرات خارجه پدید وتاثیرات ادسنجارنج
پدید آید بدون آنکه درجرم دماغ تغیری بود که جمیع دماغ بیک صورت مشاهده شود پس
معلوم است که بشود تغییر دراعمال ظاهر باشد وتغییر دراجسام مخفی بود :: وبدانکه چنانچه کهنه
توسعه علم فیزیولوژی لازم بود دانستن علم تشریح هم همچنین لازم است درعلم امراض
دانستن تشریح امراض را تا طالبان این علم را بصیرت حاصل آید اما چون درملک ایران
ممنوع است تشریح ابدان لهذا هر مرض قابلی را که تشریح او را در فرنگستان نموده اند بیان
خواهم نمود :: ودراین علم پتولوژی عمومی چهار چیز را باید ملاحظه نمایند اول آنکه ملاحظه نمایند
تغیرات اجسام صلبه ویا مایعه ویا هردو را باتفاق دربدن انسان :: دوم آنکه بشود
که این تغیرات دربرخی اوقات مخفی باشد بخصوص درآلات عصبی ودماغی سیم آنکه
بعضی اوقات شود که این تغیرات خود را یا درحیات یا درممات ظاهر سازند ::
چهارم آنکه بعضی اوقات شود که این تغیرات درحیات ودرممات بهیچوجه آشکار نشوند
ودر پتولوژی عمومی ملاحظه مینمائیم ابتدا اسبابی را که بدو تشخیص امراض دهند وبعد ازان
علامات انهارا فهمیده باید به تجربه شدت وضعف انهارا ادراک نماید یعنی تشخیص

و تقدمة المعرفه کند و پس از آن مشغول شود برفع اسباب و علامات آن ردیه :

باب اول

در اسباب امراض بطور عموم

و مشتمل است بر پنج فصل فصل اول در اسباب خارجی فصل دوم در اسباب داخلی فصل سیم در اسباب موروثی فصل چهارم در مناسبات مابین اسباب و تاثیر آنها در بدن فصل پنجم در فرق مابین امراض از قرار اسباب   فصل اول در اسباب خارجی امراض بدانکه چون بدن انسان محکوم بحکم ما یحاور خود است و بجمیع اطراف خود نسبت دارد لهذا اشیای خارجه چون مخالف طبیعت باشند و به بدن اثر نمایند اسبابی چند بعمل آورند که مورث امراض گردند و این اسباب دو گونه باشند یکی آنکه مهیا و مستعد کنند بدن را از برای وقوع امراض که بفرانسه پردیسپوزانت نامند و دیگران آن که سبب آن اسباب وقوع امراض گردد که این قسم را بفرانسه دترمینانت گویند اما قسم اول اسبابی باشند که بتدریج مهیا و مستعد سازند بدن را از برای امراضی که بسهولت آن امراض واقع شوند چون تاثیرات هوائی و لباسی و غذائی و شرابی و عادات و امثال آنها مادامیکه از قاعده خارج باشند اسباب مهیئه بدن از برای مرض مثل آنکه شخصی همیشه اوقات دولتمند بوده و از اضرار خارجی معاف بغتةً از دولتمندی بفقر رسید و جمیع اسباب خارجی او چون غذا و لباس و منزل و امثال آنها غیر موافق گردید اگر چه بنیه قوه مزاج او غلبه بر امراض نماید آن شخص بدان حال صحت

ماند و اگر چنانچه مغلوب این اضرار گردد و کم کم آن اسباب به آلات بدن او ضرر رساند
و به ضرر آلات اختلال در اعمال بهم رسد و مستعد گردند به نزاع از برای وقوع امراض و بعد به
سبب اسباب قسم ثانی آن شخص مبتلا به مرض شود ⁂ اما قسم دوم که اسباب وقوع امراض
باشند بر سه نوع است نوع اول را که بزبان فرانسه کز دترمینانت سپسیال
گویند اسبابی باشند که همیشه خود را بیکصورت ظاهر سازند چون حرارت نار که سبب احتراق
و برودت که سبب انجماد و قلت هوا که سبب اختناق شود و سموم و مایرات و امثال
آنها نوع دوم را که بفرانسه کز دترمینانت سپسیفیک گویند
اسبابی باشند که همیشه خود را بیکصورت ظاهر کنند و علاوه
بر این سمیت خود را بدیگری توانند رسانند و او نیز بر دو قسم است قسمی آن است که از انسان
یا حیوان مریض سمیت بانسان صحیح رسیده او را مریض نماید و از او بدیگری رسیده او را
مریض نماید و از او بدیگری رسیده او را نیز مریض کند الی غیر النهایه چون داء افرنجی و آبله و
ملدوع از سگ هار و این قسم یا بسبب قوه طبیعت از بدن خارج شود چون آبله یا بسبب
دواء مخصوص رفع آن گردد چون سفلیس از زیبق یا آنکه نه بجهت دواء و نه بقوه
طبیعت خارج شود بلکه هلاک نماید چون ملدوع سگ هار قسمی دیگر آن است که از حیوان
صحیح بانسان صحیح رسیده انسان را مریض گرداند اما از آن انسان سمیت بدیگری اثر ننماید چون
ملدوع از مار و امثال آن ⁂ نوع سیم را که بزبان فرانسه کز کونتاژیه
گویند یعنی سرایت هوائی و مراد از او اجتماع افراط مرضی است در اهویه ردیه و یا در مواضعی

که اجتماع خلق باشد و با انتقال نماید هوا به عفونت از موضعی بموضع دیگر بجهت وزیدن ریاح و سرایت

نماید مرض بواسطه انسان مثل آنکه شخصی در بلدی که وبا بوده باشد و مبتلا بدان وبا گردد و از آنجا تغییر

مکان کرده به بلده دیگر رود و سبب ظهور وبا در آن بلد شود و بانتشار سرایت نماید بواسطه لباس مثل آنکه شخصی لباس

کسی را که بمرض سفلیس گرفتار بوده بپوشد و خود مبتلا به افرنجی گردد و بالسرایت نماید مرض بواسطه رسیدن

ماده مسری به بدن چون آبله ❊ و این سه قسم اسباب مذکوره هر سه باید و یا یکی از اینها باعث بروز

مرض باشند و این دو قسم آخر همیشه با قسم اول موجودند و به تنهائی یافت نشوند فصل دوم در

اسباب داخلی و مراد از او هر تغییر عملی است که منجر از حال طبیعی خارج نماید و او نیز دو قسم است

❊ قسمی اسباب داخلی مهیئه و مستعده و قسم دیگر اسباب داخلی محصله ❊ اما قسم اول که اسباب

مهیئه و مستعده باشند چون اسنان و مزاج و صنف و حرکت نفسانی و اید یوسن کرازی

اما سبب اول که اسنان است ❊ بدانکه هر سنی را استعداد

امراضی باشد مخصوص چون سن طفولیت که مستعد است از برای تشنج و امراض جلدی حاده و خناق و خنازیر

و امراضی که منوط به بدن معوی و بآلات غذا باشند و سن بلوغ که مستعد است از برای نزف الدم

و احتلام و آماس قلب و نورم حلقوم و ربه لوزتین و سن کهولت که مستعد است از برای بواسیر و امراض

کبدی و مالیخولیا و ورم مزمن معده و سکته و سن شیخوخیت که مستعد است از برای امراض مخصوصه

چون ضعف آلات دماغی و حواس اربعه و فلج و امراض آلات بول ❊ و سبب دوم که

مزاج است ❊ بدانکه هر مزاجی را امراضی مخصوص مستعد باشند چون امزجه دموی که مستعد اند از

بامراض ورمی و سکته و نزف الدم و ابو برزم و امزجه عصبانیه مستعدند از برای تشنج و صرع

می

وحمی عشقیه وجنون ∴ وامزجه صفراوی مستعدند بامراض معده وکبد ومالیخولیا وامتلاء معده
وامعاء وامزجه بلغمی استعداد دارند بنزلات زیر واورام بارده ∴ و سبب سیم که صنف باشد
∴ بدانکه هر نوع بشر را اختلاف صنف سبب اختلاف امراض باشد مثل آنکه صنف مردان را
استعداد بسل و امراض مثانه ونقرس ومالیخولیا و فلج بیشتر از صنف زنانست و همچنین صنف زنان را استعداد
بامراض عصبانی وحمای عشقیه وقلت دم بیشتر از صنف مردانست وهمچنین بجهت اختلاف آلات تناسل مردان و زنان استعداد
فرق باشد که مردان را در آلت تناسل امراضی باشد که در زنان نبوده و همچنین در زنان بعکس آنست ∴ و سبب چهارم
که حرکت نفسانی است بدانکه حرکت نفسانی از اسباب کلی امراض باشند و بدین جهت بعضی را عقیده آنست که امراض در حیوانات
کمتر از انسانست از آنکه حرکت نفسانی از غم و غصه در انسان بیشتر بود ∴ و سبب پنجم که ایدیوسن کرازی
نامند بدانکه ایدیوسن کرازی آن حالات را گویند که بعضی تاثیرات خارجه به برخی ابدان اثر نماید که در بعضی دیگران
آن نوع اثر را بهیچگونه ننماید مثل آنکه بعضی اشخاص از دیدن خون حالت غشی نمایند و برخی دیگر از استشمام رایحه گل مخصوص
ضیق نفس بدیشان نماید و برخی بتمریخ دهنی حمره در بدن ایشان پدید شود و امثال اینها ∴ پس در صورتیکه سبب واحد
امراض مختلفه در اشخاص عارض شود این استعداد را ایدیوسن کرازی نامند مانند آنکه اشخاص چندی در دریا
غرق شوند و نجات یابند ولی یکی از ایشان مبتلا شود بوجع مفاصل و یکی بورم حلقوم و دیگری بنزله فصلیه
و دیگری بسل مبتلا باشند پس اتحاد سبب شده ولی اختلاف امراض است ∴ و ایضا چون با اتحاد سبب اتحاد مرض باشد
ایدیوسن کرازی نیز صادق آید زیرا که اگرچه اتحاد مرض است ولی همان مرض بعینه در اشخاص بحسب اختلاف است
مثلا بواسطه تعفن هوا جمعی بمرض محرقه مبتلا شوند و اگرچه جمیعا بمحرقه گرفتارند ولی این حمی در هر یک بخلاف
دیگری است ∴ و چون ایدیوسن کرازی بنوعی باشد که بواسطه آن حالت بدن بیک دفعه

نامند یعنی مرحتی
یا پی در پی بمرض گرفتار شوند این حالت را برن فرانسه دیاتز
پس دیاتز حالات عمومی بدن است که بواسطه آن بعضی امراض بروز کند سبب شخص خود را ظاهر سازند
چون دمامیل و سرطان و غانقرانا و خنازیر و بروز شور است ردیه و امثال آنها که مزاج خنازیری و یا مزاج
سرطانی و یا مزاج غانقرانائی وغیره نامیده میشوند ؛ اما قسم دوم که اسباب داخلی محصله باشند ؛ و یا اینها خود مرض
هستند و یا باعث مرض که بسبب علامات مخصوصه در بدن کرده اند از جمله سوراخ شدن امعا و یا بالفعل آمدن زخم و یا فورا
موقوف شدن مرض و یا انتقال او بموضعی دیگر و یا موقوف شدن سیلان معتاد و **فصل سیم** در اسباب
موروثی و این اسباب نیز دو قسم است یکی مهیه و دیگری محصله اما اسباب موروثی مهیه ؛ بدانکه از اسباب
در خلقت و یا اسباب ابدی بس گرازی که در پدر یا مادر موجود بوده مهیا و مستعد نماید ولد را از برای وقوع امراضی
چند که موقع خود بروز نمایند چون سل و خنازیر و صرع و جنون و سکته و نقرس و مفاصل و کوامیز ؛ اما اسباب
موروثی محصله ؛ بدانکه بعضی امراض هستند که چون طفل متولد شود همراه او باشند که بودن آن مرض
در والدین چون خنازیر و سفلیس و در اینصورت هم اسباب مهیه و هم محصله هستند که بدانکه اسباب مهیه حاضر
بودن مرض و اسباب محصله سبب بروز مرض در ولد گردیده و علاوه بر اینها امراضی چند قبل از تولد
در طفل روی دهند که این امراض در پدر و مادر موجود نبوده اند و این امراض را مرض مادرزادی نامیده اند چون
تغییر در ترکیب اعضا و هیات آنها که به جهت آنها نامشخص شده اند **فصل چهارم** در ما بین
ما بین اسباب و تاثیر آنها بر بدن ؛ بدانکه علم باسباب امراض از جمیع علم طب مشکلتر است نه
بجهة عدم وضوح اسباب و لکن از آن است که انسان بندرت فهمد که چگونه اسباب اثر
نماید و بجهت فهم تاثیر اسباب باید که طبیب اولا فهم کند اسباب مهیه را که چگونه میشود که اسباب واقعه

تاثیر

تاثیرات مختلفه در ابدان احداث شود از آنجمله از طبیب همیشه پرسند که این مرض از جهت سبب حرارت است
یا برودت یبوست است یا رطوبت ویا امثال آنها و طبیب جواب گوید نه مطابق واقع بلکه نزدیک
باو بجهة آنکه شوند جوابی به کلی راست و صحیح گوید و جواب مطابق واقع گوید در صورتیکه اسباب خارجی
بلا واسطه ببدن اثر نماید چون ضربه و سقطه و سوختن و امثال آنها ولی چون میتواند طبیب گوید چون
سمت معینه واحده و یا ارثی در دو شخص باشند که یکی در رفاه و آسوده و دیگری در رنج و محنت و در هر دو مرض
یکنوع بروز نماید در کسانی که اسباب نزله ریه یا وجع مفاصل و یا مطبقه یا امثال آنها موجود دارند و با وجود این از
آن امراض آزاد مانند بر عکس شخصی که روزگار خود را بفراغ بال بگذراند و بدون اسباب نمایان باز مبتلا بدان
امراض گردد :. پس طبیب بعضی اوقات چیزی باقی نماند مگر آنکه گوید که شخصی مریض باشد بسبب قسمت و
:. و چون اسباب و تاثیر ایشان را همه وقت مفصل نتوان جست لهذا در اینجا بعضی مطالب
که بدون شک اذعان مینمائیم اول آنکه یک مرض با شخصه خود را یکنوع ظاهر نماید و مختلف شود از قرار
اختلاف اسباب و ترکیبات آنها مثل آنکه اوراق اشجار و حال آنکه همه از یک شجر نباشند باز
با اختلاف اند و هم چنین دو حالت طبیعی یا غیر طبیعی باشند هم نشوند هر چند که آن امراض یک اسم مشهور باشند
و در یک عضو قرار گیرند هر دو نفر که هر دو مزاج عصبانی ویا هر دو مزاج دموی ویا امثال آنها داشته
باشند موجود گردند چون محرقه که در چند نفر باشند ولی هر چند همه را محرقه نامند باز این مرض در آنها
با اختلاف است :. دوم آنکه علاج مریضی را بعینه کما هو حقه در مریض دیگر که آن نیز همان مرض را
باشند ولکن در
دارد نمیتوانند کرد دیگر آنکه معالجة الامراض نسبی است نه حقیقی
این امراض اسم هر چند دوا یکی است ولکن باز هم در مقدار و ترکیب آن اختلاف باید در هر مریض بقضی

از قبیل سن و مزاج و ابدان و سن گرفتاری :: سیم آنکه هر چند طبیب حاذق باشد ولیکن چون انسان کی
بحد کمال نرسیده مثل آنکه هیچکس در دنیا نتوانند که جمیع لغات مرکبه از حروف تهجی را عالم شود همچنین
هم هیچ طبیبی را قوه آن نیست که جمیع اسباب امراض و ترکیبات آن اسباب
که بی نهایات است و وقوع علامات جدیده که روز بروز حاصل شوند عالم گردد و همه اوقات
نتواند که درک تمام علامات و اسباب نماید لهذا بعضی اوقات از طبیب حاذق نقصان
می شود الا که خداوند تکمیل عقل نماید :: چهارم علاوه بر آنکه علم طب از باب استکمال قاعده و قانونی بی اختلاف
نباشد بلکه هرگز هم نخواهد شد باید ملاحظه نمود که هر طبیبی را سلیقه خاص و اعتقاد مخصوص است
که بعضی اوقات طبیب را از راه خطا می اندازد و چون چند طبیبی در یک مرض تشخیصات مختلف کنند
طبیب حاذق باید اقوال اطبا را غور رسی نماید و ملاحظه علم و فهم و سلیقه هر یک از آنها را نماید و
از آن میان تشخیص خوب بعمل آورد و این تشخیصات مختلفه اطبا در مرض دخلی بنا تمامی علم طب
ندارد بلکه از عدم فهم بعضی اطبا است :: پنجم آنست که بعضی اوقات اطبا در معالجه خطا نمایند
در صورتیکه چون دیدند که مرضی را بدوائی معالجه کردند در همان مرض در اشخاص مختلف بدون ملاحظه اختلاف
امزجه بهمان دوا رجوع کنند :: ششم آنکه سبب این اختلاف عقاید در میان صاحبان
علم بعضی را اعتقاد آن شده که طب را علمی باشد نفع و ضرر ادویه بالنسبه زیادی و کمی قوای
طبیعی است و یا از بخت و طالع حکیم و یا از مقدرات الهی :: و این اقوال خلاف است زیرا
که خداوند عالم طب را سبب علاج و نباتات و حیوانات و جمادات را آلات آن
علاج قرار داده پس علم طب موجود است اگرچه بعضی قبول ندارند ولیکن بدانستن طب علم طب را از

نقصان اوست نه از نقصان علم مثل آنکه حاکم شرعی اگر بی دین باشد و حکمی ناحق کند نقصی در شریعت نباشد
بلکه از عدم تدین آن حاکم شرع بود :: پس عمل طب منوط بعلم اوست که بعلم طب منوط باشد
از برای عمل او نه آنکه عمل طب به تنهائی منوط و بسته به تجربه طبیب باشد بلکه هر طبیبی که علم او کامل تر و عمل
بدن را در حالت صحت از حرکات و افعال طبیعی بهتر شناسد حذاقت او بیشتر و عمل او کامل تر خواهد
بود :: پس طبیب خوب آن است که عالم با فعال بدن باشد و از اسباب خارجی و داخلی اگرچه
سببها را اکثر نداند تشخیص مرض کند و بدون شناختن تغییرات مخصوصه اعمال به دواتجویز نماید
و نگهبردن مناسب از خود دور کند بعضی اوقات سهل است از اقوال عوام استدلال جویند زیرا که بسیاری
از اوقات میشود که از احوال مردم تشخیص کامل از برای طبیب حاصل گشته و اکثر حاجت ادویه از تجربات
عوام و از کسان خارج طب است :: و طبیب هرچه موافقت در رفتار او بکند و بنده او بهتر بود حذاقت
او اکمل خواهد شد

فصل پنجم :: در فرق ما بین امراض از جمله اسباب :: بدانکه بتفاوت اسباب تفاوت در اثر
باشد و نیز بدانکه غیر از امراض خارجی داخلی و ارثی و سرایتی امراضی چند میباشند که با اختلاف اسباب
مختلف اند چون سپورادیک واپیدمیک
واندمیک وایدیوپاتیک
وسمتوماتیک وسمپاتیک
که تفصیل هر یک را بیان نمائیم :: اما سپورادیک امراضی باشند که در یک شخص یا در چند اشخاص
در بلاد عظیمی واقع شوند و این قسم امراض اکثر از اسباب مخفیه مخصوصه عارض میشوند و تولید

که امراض سوداوی در بلادی اپیدمیک گردد و بالعکس ∴ پس باید فهمید که اپیدمیک عبارت
∴ بدانکه مراد از مرض اپیدمیک امراض عمومی باشند که عارض گردند از تأثیرات هوائی که اسباب
مخصوص آن امراض باشد بدون آنکه بکلی فهمیده شود که این کیفیت در هوا چه چیز است و عارض شود
این مرض در عموم اهل بلدی و مزاج این مرض را مزاج اپیدمیک باید نامید که حاصل شود از بخارات
متعفن که یا از خود آن بلد حاصل گردد و یا منتشر از بلاد دیگر گشته بواسطه وزیدن ریاح و یا تردد بعضی تجار
تجارتی از بلدی به بلد ∴ و در بلاد ایران امراض اپیدمیک داخلی چون اسهال دموی و محرقه
و آبله و نزولات و خناق و اپیدمیک خارجی که از خارج آیند چون طاعون و وبا باشد بعضی اوقات
اسباب اپیدمیکی تأثیر کلی نمایند که امراض مخصوص عارض گشته بلکه در علامات امراض دیگر تغییری که مخصوص
آن نیست بنمایند که جزئی باشد و بعد موقوف گردد تا علامات تبهی آن مرض باقی ماند چنانچه بعضی سالها اتفاق افتد در
میان یک شهر زیاد است و هر چه مرض که در میان آن شهر عارض شود بر حسب علامات خناق همراه
او باشد بدون آنکه خود مرض خناق در آن شهر پدید باشد و بعضی از سالها اتفاق می افتد که اغلب از زنها که دفع
حمل می نمایند به تب های نفاسیه مبتلا شوند و بعضی اوقات دیده شده که آنچه جراحات در میان قشون
اتفاق می افتد جمیع را علامات بادسرخ همراه بوده است چنین در بعضی از سالها مطبقه و محرقه
عموماً صحت باشد و در بعضی سالهای دیگر بسبب رداءت مرض این فصل مرضا عموماً هلاک گردند
∴ اما اندمیک که عبارت از وافده بود مراد از او مرضی باشد که در بلد مخصوصی و در زمان فصول
او و یا در یکی از فصول آن یافت گردد و سبب آن امراض از تأثیر بعضی و یا هوائی آن بلد باشد و یا از عادات
بدی که در میان اهل آن بلد معتاد است چون مرض توبه که مرض اندمیک گیلان و مازندران است

و طاعون مرض اندمیک کنار رودخانه نیل و وبا که مرض اندمیک هندوستان در کنار رودخانه گنگ
باشد و جذام که مرض اندمیک ملوکان طارم و عرق مدنی که مرض اندمیک ایالات
فارس و عربستان است و چون اکثر میتوان شناخت اسباب مرض اندمیک را لهذا
حفظ بدن از وقوع آن امراض سهل و رفع آن امراض از آن بلد ممکن باشد مثل اینکه خشکانیدن
مرو ابهاکه در بعضی از بلاد فرنگستان بوده و بسبب نوبه شدید در آن بلاد می بود رفع نوبه از آن
بلد کرده شد و ایضا در دویست سال قبل جذام که شیوع زیاد در فرنگستان داشت بسبب تفرقه در غذا
و تدابیر در غذای ایشان و با کثرة کلی در هوای عوض نمودن لباس انها رفع مرض جذام از آن بلد گردید
و حال چنان نادر الوقوع است که برای تجربه طلاب جذام را از بلاد دیگر آورند
اما اید یو پاتیک دیبر لواز او امراضی باشند که ناگهان در یکی از آلات بدن بدون آنکه از مرض
دیگر حاصل شده باشد عارض گردد چون دمل در عضو مسکه ربی که از او بالا آید یافته زنبوری آن موضع
مرحوک شده باشد و چون ریم آن دمل از موضع دیگر بدان موضع انتقال یابد آن دمل را سمپتوماتیک
نامند و اعمی شدن از فلج عصب مجوف که بدانجهت اختلال در عمل باصره پدید آید ایدیو پاتیک
نامند و چون اعمی شدن بسبب مرض دماغ بوده که بصدمه او اختلال در عمل باصره پدید آید او را سمپتوماتیک
نامند و ایضا غشا بسبب امراض معده رخ نماید ایدیو پاتیک است و چون این قی از جهة
مرض خفقان باشد سمپتوماتیک است پس سمپتوماتیک امراضی را گویند که حاصل شود از مرض دیگر
یا از ملاطمات چنانچه حصبه لودز جراحات حادثه بکموضع بدن از حدت ضربه که با اعصاب آن
آن موضع رسیده و حاصل گردد و جمع سمپتوماتیکی است به علت و حصبه بدون تغییر علامات جرم

عصابی بعض تکاپه که او را وجع ابدلو باسکی نامند :: و بدان حدوث الحب درد اثر به رانها یابان
سمپوپاتکی خوانند بجهت آنکه دماغ بواسطه عصبانی که ربه و غشا او دارد از حالات صحت خارج گردیده
و سمپتاتیکی امراضی را گویند که بواسطه مرض دیگر حاصل شوند ولی با ارتباط عضو ما ان چون امراض معده
بواسطه امراض رحم و قی نمودن در صداع و رعشی شدن از دندان و وجع رکبه از مرض تورک و امثال
اینها :: و چون این تفاوتات مابین امراض باید در جمیع اوقات ملاحظه شود لهذا
بتفصیل ذکر نمودیم ::

باب دوم در علامات امراض بطور عموم :: بدانکه تغییرات در آلات و در اعمال را علامات نامند
که در هنگام مرض از طبیب یا مریض هویدا و آشکار گردند و عمده در علم طب معرفت به علامات است
زیرا که موقوف است معرفت امراض و علاج آنها بمعرفت بر علامات ::
و این باب مشتمل است بر نه فصل :: فصل اول در تفاوتات علامات از فواید بردن آنها ::
فصل دوم در وقوع علامات از آلات و اعمال نفسانی :: فصل سوم در علامات امراض
از آلات و اعمال تغذیه :: فصل چهارم در علامات امراض از آلات تناسل ::
فصل پنجم در رفتار امراض از فواید علامات :: فصل ششم در دشتهای امراض از فواید علامات
:: فصل هفتم در مشابهات امراض با یکدیگر :: فصل هشتم در تشخیص و پیش گوئی امراض از فواید
علامات :: فصل نهم در اجناس امراض است :: بدانکه منظور از ذکر علامات عمومی آن
که معرفت پیدا نمایند بر علاماتی که در چند مرض عموما واقع شوند تا معرفت بر علامات
مخصوصه هر مرض علی الانفراد آسان گردد :: فصل اول در تفاوتات علامات از

از قرار زیر است :: در این فصل باید ملاحظه نمود علامات موضعی و علامات عمومی و علامات عرضی را

اما علامات موضعی علاماتی اند که منوط باصل المرض باشند در همان مکان که مرض بروز نموده العلامات

نیز ظاهر شوند از این جهت این علامات را علامات بتیبیف یعنی علامات مبدئی نیز نامند

چون مرض داخس که ورم و وجع و حمرت انگشت از علامات موضعی یا اصلی اند ::

اما علاماتی عمومی که نیز کنستیتوسیونف نامند یعنی نتیجه عبارتند از تغییر در آلات و اعمال که ارتباطی با تغییرات

مبدئی مرض نداشته باشند مگر بواسطه مجهولی چون حمی و صداع که همراه مرض داخس عارض گردند علامات عمومی

یا نتیجه اند و چون از جمله علاماتی نمایان اند که ارتباط آنها با مرض معلوم نشود لهذا این علامات را نیز علامات

مجهولی نامیده اند :: اما علامات عرضیه و برلوازاد علاماتی است که از ضعیف مرض در اعضای دیگر

مجاور او بروز نماید چون طپش قلب در استسقای صدری که بواسطه اجتماع رطوبت و فشار آن قلب را بطپش

و خفقی عارض گردد ::

و تفاوتات مابین این سه قسم علامات لازم است چون تفاوتات مابین اسباب لهذا

تفصیل این ها را در علم الامراض مخصوص ذکر خواهیم نمود ::

و باید دانست که علامات موضعی زودتر از علامات عمومی عارض شوند که علامات عمومی نتیجه اند علامات

موضعی را و بعضی اطبا را عقیده آن است که علامات موضعی نتیجه باشند علامات عمومی را بدلیل

اینکه در مرض آبله و شرا که اهم محکمات و لفرانه اسکرلتینین نامیده اند

در ابتدا علامات عمومی چون حمی و صداع در دنبال آنها بروز نمایند و بعد علامات موضعی در جلد پدید گفته

ولی این قول ضعیف است و دلیل آنها مثبت قول ما است زیرا که نه آن است که مکان آبله و شری در جلد

باشد بل در دم است پس او لا در دم بر در که وحمی و صداع و امثال آنها نتیجه باشند این تغییر دم را ::

پس بباید دید آن است در امراضی که در ظاهر بدن معلوم گردند و علامات عمومی ظاهر نبود در نماید اصل مرض

در دم و یا در سایر رطوبات بدن است که الا نقصان در آنها پدید گشته و بعد علامات عمومی بروز نماید اگرچه

نقصانی در آن رطوبات از ظاهر مشاهده نکرده ::

و بدانکه علامات در امراض یا متصل اند یا منفصل و یا شدید و یا خفیف ::

فصل دوم در وقوع علامات از آلات و اعمال نفسانی بدانکه این از جمله علامات کلیه هستند دلالت

از تغییر آنها تغییر است کلی در حیات پدید آیند و مشتمل است بر پنج گفتار ::

گفتار اول در علامات از قوه محرکه و حالات انسانی :: بدانکه تغییر در قوه محرکه و حالات انسانی منوط با مرض

اید یا تشنجی و سمپتوماتیکی و سمپتیکی دماغ یا نخاع یا عصب متعلقه از دو نهایت زیرا که سر حرکت بطوع در عضو

آن حرکت در آن آلات است :: و بجهت تشخیص لون تغییرات قوه محرکه باید هیئت و مکان و اسباب را

ملاحظه نمود تا بتواند معالجه موافق علاج او را نماید :: از آنچه در تشنج و گزاز و فلج علاج ممکن نیست مگر آنکه مکان

و جنس اسباب او را معلوم کنند :: پس بدان که قوه محرکه زیاد گردد هنگامی که دماغ یا نخاع یا عصب متاثر

گردند از ورم و یا از تغییری در قوه عصبانی و یا از تاثیر سمپتوماتیکی و اکثر در این صورت در ابراز حرکت بی اختیار اند

چون قوه مرض از قوه اختیار زیاد تر گردد بعد و بسته رفتاری دوام در افراط حرکت سستی موافق آن حاصل آن

از آنچه بعد از غضب زیاد حالات سستی و افسرده گی بروز نماید و در حمی عصبانی بعد از تشنج نهر فا ضعف

مفرطی عارض شود :: و قوه محرکه کم گردد در هر وقتی که در آلات عصبانی یا دماغ یا شعب

آن عیب کلی بهم رسیده باشد و این نقصان عموما دلالت در ضعف کل دماغ در حالت صحت باشند

الحمی

و مرضی است در صورتیکه نخاع مفروش در آن موضع بتنهائی مبتلا بمرض شده باشند ∴
و قوه محرکه فانی میگردد در صورتیکه مرض دماغی قوه عصبانی را ضایع کرده باشد یا مانع از عبور او شود ∴
علاوه بر نقصان حرکت از عمل عصبانی اکثر امراض قوه محرکه و عضلاتی را کم نمایند بخصوص امراضی که
از عفونت هوائی حاصل میشوند بجهت آنکه از تضییع دم در اینها تاثیر طبیعی در آلات عصبانی نیز
ضایع کرده میشود که این آلات عصبانی از عمل خود خارج گردند و این قسم ضعف مفرط و مخصوص که در
حمیات شدیده مانند مطبقه و محرقه و باد طاعون و حمی زرد حاصل است با سیاهی زیاد دور
دندان و لب و زبان حالاتی است که بزبان فرانسه ادینمی
یا پروستراسیون نامند ∴ اما حالات ∴ بدانکه حالات است
در امراض تغییر دال و کاشف آنکه وابسته است بقوه محرکه و وجع ∴ در حالت صحت قطره قطره
انسان بروی فقرات میخوابد چون این حالت راحت‌تر است و جمیع عضلات او در استراحت باشند
اما در صورتیکه بعضی شغل گشت مریض بطور و طرز نشستن بخواید بجهت اینکه اینطور حالات مدد به عضلات
تنفس انسان مینماید و جمیع حرکات و حالات در امراض از حالات فطریست که در ابتدا
که ضرر آنچه ممکن است دور کند ∴ و طبیب کامل این طور حالات حرکت و نشستن و خوابیدن
مریض نصف بعضی امراض است چنانچه در هر یک از امراض که تغییر مخصوصه در حالات می‌آورند
منفصل ذکر خواهم نمود ∴ علاوه بر اینها صورت تغییرات چندی پیدا می‌نمود
از قبیل حدت و چگونگی وجع ∴ از آنجمله صفرت انسان و صورت افراطی ∴ اولی یعنی
صفرت انسان در ورم صفاق و در وجع شدید بطن بروز میکند بدین نوع که صورت سفید چون

کج گردد وخطوط طولی وعرضی پدید آید با غور عینین :: ثانی یعنی صورت ابقراطی در اصطلاح که
هلاکت نزدیک اند نوعی اتفاق می‌افتد که جلد جبهه سمند وناخشک است وبالعرض سرد ولزج گردیده
شده با غور عینین واگرچه مریض در حالت اغما باشد ولی چشم او باز گردد وبینی کشیده با نوک مثلث و
شقیقتین فرو رفته ودو عینین برآمده ونرمه گوش سرد وخشک عقب کشیده ولبها خارج از رنگ
طبیعی یل آبی وآویزان بود ::

گفتار دوم در علامات از علل صوت چون تغیرات صوت متعلق اند بتغیرات عضوی که
بعد در هر مرض مخصوص آن موضع ذکر خواهند شد لهذا در اینجا به تنهائی چند کلمه درباره حالات عمومی صوت
هر علاماتی که از گوش ولون نفس ظاهر باشند گفتگو می‌نمائیم :: درباره حالات عمومی صوت
بدانکه چون عمل صوت وتکلم قوه خاصی در خارج کردن نفس ضرور دارند لهذا در امراض این دو عمل
مشکل وضعیف میگردند از قبیل آنکه مریض ضعیف زمینه ومانند سایر اعمال نفسانی تکلم نیز در امراض
مختل چنانچه در جمارت سکین :: در عسرالنفس وطیش قلب شده در سرعت نفس تکلم
:: اما علاماتیکه از استماع صدا از برای طبیب حاصل گردد بدانکه استماع صدا را القرائن اسکولتاسیون
نامند واین عمل حاصل گردد بواسطه نهادن گوش بر دل وپشت
بواسطه اسبابی که او را استتاسکوپ نامند صدر را
وبا موضع دیگر که فهمیدن علاماتی که از تکلم وصدای نفس وحرکت دم در قلب وشرائین
حاصل است که حالات صحت آنها چگونه وحالات مرض چگونه باشد زیرا که علامتها از علاماتی که از
برای طبیب از نبض ونفس وغیر هم حاصل است در امراض چندی علاماتی دیگر مرجح است که ادراک

انهار طبیب بسبب استماع می نماید ⁂ پس باید طبیب اولا حالاتی که در حال صحت از استماع
بصدر حاصل گردد دانسته تا آنکه علاماتیکه در حال مرض از آن ظاهر گردد بشناسد ⁂
پس بدانکه طبیب چون بواسطه یا بلاواسطه گوش خود را در صدر و یا در پشت محاذی محل انشعاب قصبة الریه
یعنی در میان فقار و کتف در اشخاص در حالت صحت نهد و آن شخص چون تکلم نماید آن مستمع صوت
آن شخص را بطور لرزش مخصوص در یابد ولی چون ریه یا غشا آن از حالت صحت خارج باشد
این لرزش طبیعی یا موقوف یا مبدل بصداهای دیگر میگردد چون صدای بزی و صدای
قصبة الریوی و صدای صدری ⁂ اما صدای بزی در مرض آنست که چون
گوش نهند در وسط ضلع اعلای کتفین و ستون فقار آن شخص مریض چون تکلم نماید در حال آنکه [illegible]
در تکلم آواز خارج بدید نیست ولی از استماع بصدر صدائی مسموع گردد چون تکلم کسی که سرما خورده باشد که
این قسم صوت را صدای بزی نامیده اند و بعضی این صدای بزی را تشبیه نموده اند بصدای منعکس
که از موضع دور بلرزش برگردد و تغییر مکان بهم رساند بتغییر مکان مریض و بدین جهت رفع اشتباه او
با صدای قصبة الریه گردد که در تغییر مکان مریض تغییر مکان نیابد ⁂ و بدانکه این صدای بزی حاصل است
در ورم غشای مجلل ریه که رطوبت بواسطه آن ورم در آن عضو مترشح شده و چون صوت از
میان آن رطوبت عبور نماید این تغییر مخصوص را بدید آید ولی در ابتدای ورم که هنوز رطوبت
مترشح نگشته است صدای بزی مسموع نباشد و چون رطوبت قلیل گشت آن ورم مترشح
شده صدای بزی مسموع گردد ولی دوباره چون رطوبت مترشح از ورم زیاد شود صدای بزی موقوف
گردد و ثانیا در انجذاب رطوبت نیز این صدا مسموع شود تا آنکه رطوبت مترشحه بالکلیه برطرف شده صدای

نیز بکلی موقوف گردد چنانچه در ذات الجنب تفصیل او را ذکر خواهیم نمود ::

اما صدای قصبة الریه در امراض عبارت از انعکاس صوت است در قصبة الریه و انعکاس صوت را در حالت صحت موضع مخصوصی بود ولی در حال مرض از آن تجاوز نموده در مواضع دیگر نیز مسموع گردد :: پس به آنکه در حالت صحت چون گوش خود را بواسطه و یا بلا واسطه به تحت ترقوه در کنار قصبة الریه شخص گذاشته که تکلم نماید سامع صدای انعکاس صوت را از آن موضع استماع نماید و در احوال در مواضع دیگر مسموع نگردد ولی در حال مرض در جدار صدری این صوت نیز مسموع گردد که چون حجم ریه بواسطه ورم صلابت در او بهم رسیده و یا که ترکه نزمن ریه شعب دقاق قصبة الریه وسیع شده این صوت را در این مواضع نیز مسموع نمایند و مخصوص چون گوش خود را در میان کتف و فقار در محاذی تقعیر تحتی عظم الکتف و یا در ابط و یا در تحت ترقوه نهند این صوت را بسهولت از آن مواضع استماع نمایند :: اما صدای صدری در امراض و مراد از او استماع تکلم است از جدار صدر که چون شخص سامع گوش خود را بواسطه یا بلا واسطه بر جدار صدر رساند تکلم متکلم را مانند آنکه از دهان او بشنود از این مواضع استماع نماید :: در حالت صحت استماع تکلم از حلقوم گردد که چون شخص سامع گوش خود را بحلقوم نهد استماع تکلم از آن موضع نماید ولی چون در ریه بواسطه تنورات حفره‌ها بوجود آمده و یا آنکه تنورات در ریه رخ شوند استماع تکلم مریض را از جدار صدری نمایند ::

گفتار سیم در بیان علامات اختلال حواس ظاهری و باطنی و حس عمومی اینکه اکثر اختلال در این علامات امراض خود نباشد بلکه خود امراض باشند که امراض اینها یا یکی آن آلات نامند و تفصیل یک یک از اینها را در فصل خود ذکر خواهیم نمود :: و نیز باید دانست که علامات واقعه در حواس ظاهری از انقرار است که از این اعمال

در امراض واقعه در آلات خود و یا بواسطه امراض دماغی باشند ولی کثرت در این اعمال همیشه
از امراض واقعه در دماغ است مثلا عمل ابصار فی تخلیل و یا بالمره زایل گردد بواسطه امراض واقعه در
یکی از آلات آن چون نزول آب مروارید و نزول آب سیاه و کدورت قرنیه و زوال ارتباط
یا بواسطه صدمه از ضربه وارده بر دماغ قلت در ابصار پدید گشته و یا بالمره فنی گردد ولکن گاه
حس بصر که بدین جهت خوف از روشنی حاصل گردد همیشه از امراض دماغی بود چون هیجان و التهاب
اغشیه دماغی و غیرهما ∴ و ایضا قلت در حس سامعه بواسطه امراض واقعه بر صماخ و یا از بسته
شدن مجرای استاخی ولی ذکاوت حس آن همیشه از علت واقعه در جرم دماغ باشد
∴ اما علامات واقعه در حس عمومی ∴ قلیل شود در حمیات و مکرین افیون و در مرض
سکته و حس عمومی بکلی فانی گردد در غشی و در غمای از راسخه انکشت و زیاد گردد حس عمومی در
حمیات و هایله کان و نیز در ازدیاد حس عمومی باید ملاحظه نمود وجع در امراض را ∴ و مراد از وجع حسی
بود مخالف طبیعت را که مانند حس عمومی ارتباط با دماغ داشته باشد که اولا موضع معلول احساس
مبهم و تکاسف عصب حس خود را به دماغ که مدرک کلی است رسانده و دماغ ادراک آن وجع مبهم
دار تحویر رسیده اما با بدن عضو معلول رسانده و اسباب وجع اگرچه کثیر است ولکن از دو جا بیرون نیست که مخفی
و ظاهری آشکار و سبب آشکار بودن او این است که در جرم عصب و یا در عضوی که عصب در او منتشر بود
علت ظاهر باشد چون تورم و انصداع مخفی آن است که علت وجع آن مخفی است و یا سبب نقصان
در حس آن عصب و یا سبب منع نزد روح نفسانی در آن عصب باشد ولکن اکثر از طلب الدم است
که در این اقسام امر از کیفیت خود مبهم اعتراف کنند که سبب این وجع تا کجا مبهم و کیستی ادرا

نفهمیده است و این قسم وجع را وجع عصبانی نامند ⁂ دیگر آنکه در بعضی مواضع وجع را
اسمی مخصوص بود چون صداع که عبارت از وجع راس و قولنج که عبارت از وجع امعا
و بارحم باشند ⁂ دیگر آنکه تفاوت در حدت وجع در امراض زیاد بود چنانچه اکثر وجع
از نتایج نمایان بعضی امراض است و گاهی بالعکس آن شود که وجع سبب وقوع بعضی امراض گردد
⁂ و اتفاق افتد که شدت وجع مریض را هلاک نماید ⁂ اما علامات واقعه در
در حواس باطنی ⁂ بدانکه حواس باطنه نیز چون حواس ظاهره در حس عمومی قلت و کثرت در
اعمال او پدید آید و حواس باطنه چون منوط به صحت مزاج اند بدون رنج و محنتی باشند و
وصال او موجب سرور و فرح گردد چون حس جوع و امثال آن ⁂ و علامات دیگر این دور
سکته نقصان در حواس باطنه پدیدار گردد و هذیان در بیان حالته ازو باشد در حواس باطنه روی دهد
در عشق و در اعمای از آنچه انگشت حواس باطنی به کلی زائل گردد و علاوه بر اینها بایست ملاحظه نمود
بعضی باشند که امراض اعضای داخلی به دماغ منتهی چنانچه که امراض حالات نا امیدی از زندگی
مریض حاصل کنند و صاحبان مرض طحال همیشه از حیات خود مایوس و نومید بوده در خیال مرگ
باشند بر خلاف آن امراض است از قبیل مرض ریه که صاحب خود را همیشه به خیالات
عالیه داله در شفای خود امیدوار دارد چون مرض سل که صاحب خود را در خیالات عالیه الی هلاک نماید ⁂
گفتار چهارم در بیان علامات امراض از اعمال دماغی ⁂ مراد از حرکات نفسانی است که آنها را
موضع مخصوص در دماغ بود چون ادراک و فهم و خیال و غیر آن بخلاف حواس باطنی که تفصیل آنها
در علم فیزیولوژی بیان شده و اعمال دماغی را در امراض اختلال پدید آید چون حواس باطنه

و علائم

و ظاهره و حس عمومی و اکثر تغییر در این اعمال ایدیوپاتیکی باشند یعنی تغایر که منوط بجرم دماغ بوند و گاهی سمپ
اتیکی باشند یعنی تغییری که منوط بامراض آلات بعیده بوند :: بدان که از قصد یکه مذکور شد که بیشتر از بیماری
اعضای داخلی تاثیر بدماغ نمیاید ولکن اعضای داخلی دیگر چون مکان المرض باشند نیز تاثیر کم در یا و بدماغ نمایند
و بدانکه هیچ مرضی نبود که ازدیاد اعمال دماغی نماید هر چند بعضی با عقیده اند که مرض خنازیری و جنون ازدیاد اعمال دماغی
کنند که اطفال خنازیری ادراک و فهم ایشان بیشتر باشد و حکایتی بعضی اوقات سئوال مشکل را جواب مطابق گویند
ولکن حکم النادر کالمعدوم و هم اعتباری در آن نبود که ادراک و فهم اطفال خنازیری را ثبوتی باشند و بعد از چند
سال ادراک و فهم ایشان زایل و فانی گردد و همچنین را عوض بجواب مطابق سئوال چند کلم بی معنی
با حرکات ناشایسته کنند پس بنا برین هیچیک از امراض ازدیاد اعمال دماغی را نکند ::
بدانکه از جمله تغییری که از امراض در اعمال دماغی حاصل گردد هذیان است و مراد از او اغتشاش خیالات
که خیال غیر ممکن را که در قوه مخیله خود خیال کرده و بهم ربط داده است باستخراج با معنی و ممکن پنداشته مطابق
آن در خارج تکلمات بی معنی ولی باعتقاد خود صحیح نماید و این هذیان هم ایدیوپاتیکی و هم سمپتیکی و هم
سمپتوماتیکی باشند :: ایدیوپاتیکی است هذیان هنگامیکه بدون تغییر در دماغ عارض شود چون هذیان
از فکر و هذیان مستان و سمپاتیکی است هنگامیکه هذیان بواسطه یکی از امراض بعیده دماغ بود و سمپتوماتیکی است
هنگامیکه هذیان نتیجه مرض جرم دماغ بود چون ضربه و جراحات و التهاب ورم دماغ و هذیان ایدیوپاتیکی
با سمپتوماتیکی و شخصی بالقاوت است که بعضی سبب جزئی هذیان کلی گویند و برخی دیگر به سبب کلی هذیان جزئی
گویند و هذیان سمپتوماتیکی از دو جزو از جمیع اقسام باشد زیرا که عروض این هذیان از انفصال جرم
دماغ بود :: و بدانکه هذیان را اقسام است :: اکثر آن است که سخنان مردم را تفهیده

مطابق آن تخیلات هذیان گویند دیگر آنست که اشخاص گرد خود را خوش ساخته مطابق خیال خود دانند
اشخاص هذیان گویند چون مستان قسم دیگر آنکه هذیان گوید بدون آنکه شئی از خارج موجود بود
که چیزها می بینند و صداها مسموع نماید و استشمام روایح و احساس ملموس کند که هیچ کدام را صورت
خارجی نباشند و یا آنکه هذیان یا عام و یا خاص بود یعنی در تمام مطالب و یا در یک مطلبی هذیان
گویند ∴ و ایضا در امراض تغایر در طبایع اشخاص روی دهد مثلا اشخاص خوش
خلق را در بعضی امراض بدخلقی روی دهد و کسانیکه لجوج نباشند لجوج گردند و اشخاص عاقل و قلیل التکلم
کثیر التکلم گردند و یا از اقوام و اقارب خود بدگمان شده از آنها اعراض نماید ∴ و اکثر این تغایر
از امراض معده و کبد و رحم و آلات تناسل موجود گردند بناء علی هذا مؤلف گفت که اشخاص غیر
سالم المزاج را سر درد و تنگ کرداری و خواطر خواهی مشکل پدید باشند ∴
و ایضا فطرت انها بواسطه امراض تغییر یابد مثل اشخاص با حیا بی شرم و فحش گو گردند و اشخاص
پرهیزکن و کم خوراک بجهت مرض غذای زیاد خورند و ناپرهیزی کنند ∴
گفتار پنجم ∴ در بیان علامات امراض از نوم و یقظه ∴ بدانکه نوم و یقظه از جمله ضروریه
بدن انسان اند و چون قوه دماغی زیاد محرک و ملتفت شده باشند در این هنگام نوم قلیل
بود و بر عکس در امراضی که قوه دماغی زیاد محرک شوند بدان اشخاص سهر مفرط عارض گردد ∴
و این سهر مفرط همچون هذیان اندر تپ سلی و سرسام و سمنبولیکی باشد ∴
و نوم خفیف و با قاعده و سهر مفرط در امراض حاده از علامت جیده است بدلیل آنکه
قوای دماغی درباره کمال طبیعی عود مینمایند و لکن نوم مستکمل و طولانی و بی قاعده و سهر مفرط دلالتکند

سهر مفرط و این نوم عارض شود از علامات ردیه است زیرا که احتمال کلی هست که تغییر سوء مزاجی عمومی

در جرم دماغ بهم رسیده و بدان سبب با نفع شود دماغ زیرا که اعمال را بر وفق طبیعت جاری نماید زیرا

که دماغ همچون آینه بود که چنانچه در آینه صور اشیا منعکس شود دماغ نیز اشیا خارجه را که مشاهده کند باید بر وفق نهاد

عمل نماید مثلا چون شئ منوری مثل ان را احتساب کند ولی چون اختلال در عمل آن روی دهد اشتباهات از آن نماید ::

بدانکه نوم زیاد یا بد کوستیکی است چون از خوردن افیون و یا سمیتی با بتی است چون در گزیده شدن با سم مانکی است چون

از زیادی تعب بدن حاصل گردد ::   و بدان که نوم غیر طبیعی از سه مرتبه باشد اول انرا آسه

سومنولانس نامند که نوم طولانی شدیده باشد چون نوم در فصل بهار :: دوم انرا

کوما نامند یعنی نوم طولانی شده باشد غیر طبیعی و مرتبه سیم را انرا نسبه کارس

نامند یعنی نوم طولانی شدید با بی حسی عمومی که اغما باشد :: و هر چه کوئی در این سه درجه نوم با اختلافات

که هر چه درجه انها شدید تر باشد هر چه کوئی نیز بیشتر خواهد شد ::

فصل سیم در علامات امراض از آلات و اعمال تغذیه و مشتمل است بر شش گفتار گفتار اول در علامات

از تغییرات قوه هاضمه گفتار دوم در علامات از تغییرات عمل غذا به گفتار سیم در بیان علامات امراض

از تغییر عمل تنفس گفتار چهارم در بیان علامات امراض از تغییرات در دم و در دوران او گفتار پنجم

در بیان علامات امراض از تغییرات در ترشحات و فضلات گفتار ششم در بیان علامات

امراض از تغییر در عمل تغذیه ::   گفتار اول در علامات از تغییرات قوه هاضمه ::

و باید ملاحظه نمود تغایر در شهوت طعام و شراب و تغییر در لسان و در مضغ غذا و عمل کیموس و قی

و عمل کیلوس و اخراج براز ::   اما ملاحظه اول در تغییر شهوت طعام و شراب :: بدانکه در

امراض بطلان شهوت طعام بهم رسد که بفرانسه انورکسی نامند و در بعضی امراض
شهوت طعام از قاعده خارج گردد که بفرانسه مالاسی و یا پیکا
نامند خواه خوردن خاک و گچ و امثال اینها و بندرت در امراض گذشته شهوت طعام عارض
گردد که بفرانسه بولیمی و یا بولیفاژی
گویند و این تغییر در شهوت طعام یا ایدیوپاتیکی است که تغییر عصبی مخصوص در آلات غذا باشد
یا سمپاتیکی است که تغییر ذاتی و جرمی در آلات غذا باشد یا سمپاتیکی است که تغییری باشد
بواسطه مرض دیگر و بدانکه در اکثر امراض شهوت غیر از سبب منتز بود که این حالات را بفرانسه بولیدیسی
نامند که ایدیوپاتیک و هم سمپاتیک و هم سمپاتیک باشند
و بدان که دلیل تشنگی در اوراق آن است که دوران دم و تنفس سریع تر شده ثابت دم کم شود
و بدان سبب عطش عارض گردد تا انسان آب خورده بدل ما یتحلل گردد و چون عطش از
عارض گردد بسبب اخراج دم و یا بول و یا عرق نباشد معلوم است که یکی از آلات غذا معلول
شده اما موجود نبودن عطش اید علامات ردی نبود ملاحظه دوم در بیان تغییرات
لسان بدانکه علاوه بر تغییرات لسان در ورم چه تغییر سطح اعلای او زبان بر اکثر مخصوص بود از امراض معده
و امعاء را و خصوصا ذال بر امراض آلات دیگر نبود و چون که هر یک از جنابات نسبتی با آلی مخصوص
با آلات غذا دارد لهذا ملاحظه کردن زبان هم چون نبض است و بدان که زبان خشک منتقی و
یا کناره سرخ و شفاف است ردی آن علامات باشد در ورم معده و امعاء خصوصا معده را و لسان
پهن و سفید علامت باشد بلغمی مزاجان را و لسان که او را غشاء زرد و بحمل پوشیده بود

علامات

علامات باشد امتلای معده و مزاج صفراوی را دستان سیاه خشک حالات ادی نامی
دفاسد گشتن دم و عمبات سکین را احمرا لود ؛ ملاحظه سیم در بیان علامات ازدیاد غذا
دا و را جز عسر البلع علامات دیگر بود و این عسر البلع حاصل شود یا بواسطه امراض واقعه در الکت
که مباشر این عمل اند و یا بسبب تاثیر عصبانی چون در لذوع سگ هار و در خفقان الابیض و لفا
عسر البلع علامت باشد حال نزع را زیرا که درین هنگام قوه عضلانی فانی گردد ؛
ملاحظه چهارم در بیان علامات که از عمل کیموس حاصل گردند ؛ بدانکه بواسطه امراض عمل کیموس را
اختلال روی دهد که سوء الهضم عارض گردد و این سوء الهضم در بعضی اوقات ابدیوپاتیک است
یعنی بدون نقصان جرم معده بلکه از تاثیر عصبانی بود ولی اکثر اوقات سمتوماتیک است یعنی از
نقصان جرم معده از جزئی اختلال الی سرطان دلالت آن ؛ بدانکه آنچه عوام ضعف معده
نامند که غذای ایشان تحلیل نشده هر برخی اوقات عصبی است یعنی ترشح شده بدر طوبت معده
و قلیل گشتن حرکت دودی اوست ولی اکثر از اسباب دیگر بود ؛ ملاحظه پنجم در بیان علامات
ارق بدانکه فی در اکثر امراض عارض شود ولی در هیچ کدام علامت مخصوص نیست ؛ و فی اکثر سمتوماتیک است
و حال آنکه باید ابدیوپاتیک باشد زیرا که از امراض حجاب حاجز و از آلات بطن فی حاصل گردد ولی
چون امراض واقعه در حجاب حاجز و عضلات بطن اغلب سمپاتیک اند و بسبب امراض
صدری و معده و کلیه و کبد و رحم و مثال اینها عارض شوند لهذا فی که از اینها حاصل گردد سمپاتیک است ؛
و بدانکه علاج فی از جمله معالجاتی است که بدون تشخیص مرض بسیار صعب بود زیرا که سبب انمعون او
سبب او بسیار دشوار است و بدانکه بغیر علاج او مشکل است ؛ ملاحظه ششم در بیان

علامات که از کیموس حاصل گردند بدانکه چون اختلال در عمل کیموس پیدا شود ناچار نقصانی در عمل کیلوس
هم پیدا گردد بر خلاف عمل کیلوس که نقصان عملش لازم نیاید اختلال عمل کیموس را زیرا که مکان کیموس
در معده و مکان کیلوس در امعاء است :. بدانکه انسان را فربهی بسیار از آن است که بسیار خورد و هضم
از آن است که کیلوس شده مجذوب بدن او گردد زیرا که دیده شده در کسانی که عمل کیلوس [illegible]
فایده نبود با وجودیکه غذا زیاد خورند روز بروز لاغرتر گردند و این اشخاص باید غذای خود را کم [illegible] است
چند روز به یکبار موقوف کنند زیرا که در غذا خوردن محرک گشته الآلت غذا را بدون آنکه حاصلی
از او پدید شود :. ملاحظه ششم در بیان علاماتی که از دفع براز حاصل شود و او دو قسم است
یکی یبوست دویمی اسهال اگر چه هر دو علامت اند ولی چون اغلب جزء امراض شمرده میشود لهذا
هر یک را مفصلی در فصل خود ذکر خواهیم نمود :.
گفتار دوم در علامات امراض از تغییرات عمل جذب :. چون عروق جذابه در جمیع اعضا مسکن اند
لهذا اعمال آنها مخفی است و علاماتی که از او حاصل شوند هر یک مرضی است علیحده که هر یک مرض بعد در فصل خود
به تفصیل ذکر خواهد شد :. گفتار سیم در بیان علامات امراض از تغییر عمل تنفس بدانکه نور [illegible]
امراض بسیار است که در تنفس پدید آید که مخصوص در امراض ریه و قلب اول از تغییر تنفس است سرعت و بطوء آن
بدانکه تنفس سریع زیاد از اقل گشته دوران دم سریع گردد و بدین جهت است که در حمی تنفس سریع
باشد زیرا که حرکت قلب در آن سریع گشته عمل تنفس نیز به آن اندازه سرعت پیدا نماید تا
ترویح دم کند و نیز بعد از حرکت عنیف چون دویدن و فرح و غضب و امثال آنها نفس سریع
گردد و این تنفس که در حال صحت حاصل گردد در زبان فرانسه رسپیراسیون

گویند و تواتر نفس را که در حال مرض است دیسپنه

نامند و تواتر نفس بخصوص موجود است در ورم ریه بجهت عروض جمی

بلکه آنست که چون یک قطعه از ریه متورم گردید عمل او مختل شود لهذا قطعات سالم از ریه عمل او را بعهده خود گرفته

نفس را سریع کند دوم تغییر در صدای نفس است و بدانکه ریه را در حال صحت صوتی باشد مخصوص که چون

گوش خود را در صدر انسان صحیح نهند صدای دمیدن استماع کرده و این صوت بنفیر مسموع است

هر چه انسان جوان تر باشد و بواسطه امراض تغییر پیدا کند و علامات مخصوص برای امراض باشد که

قلیل و یا کثیر و یا مختلف شود و قلیل شدن صدای تنفسی بوجه آید هنگامیکه هوای تنفس نتواند

در ریه عبور نماید و این عسرت عبور هوا هنگامیکه ریه منبسط گردد از خون و یا متورم و سخت شود بروز نماید که

در این صورت عبور هوا نباشد مگر در مجاری عظیم قصبة الریه و نیز قلیل شود صدای تنفسی هنگامیکه ریه منضغط گردد از

اجتماع رطوبت سرزی باریم در غشای مملکت جنب و در این صورت حرکت ریه بطور توقف نباشد

ولی تواند ریه بدین طریق عمل خود نماید و در این صورت اخیره صوت تنفسی موجود است ولی

مسموع نشود زیرا که آن رطوبت مجتمع در غشای مملکت ریه مانع گردد خروج صوت را از او

و زیاد شود صدای تنفسی هنگامیکه کمی از ریتین علیل شده و عمل او را ریه دیگر که سالم است بعهده

خود گرفته صدای تنفسی در او زیاد شود و یا آنکه قطعه از ریه علیل گشته و قطعات سالم او عمل آن عضو را

معمول العهده گیرند که در این صورت صدای تنفسی در قطعات سالم ریه زیاد خواهد شد

و مختلف شدن صدای نفس را اقسام است اول تنفس قصبة الریه رسپیراسیون برنشیک

دوم تنفس رسپیراسیون کاورنز

سیم شغف خره لی رسپیراسیون آمفوریک
چهارم شغفی است که شبیه بود به صدای بالوله‌ئی

در آب رال — پنجم شغف علیانی کارکولیمان

اما قسم اول که شغف قصبه الریه باشد و او قسمی از دو صدا است که توجه نیابد مگر در شعب عظیم قصبه الریه و حاصل
شود این صوت از داء است الریه در درجه دوم و سیم آن زیرا که نسج ریه در حالت تورم است و مثلاً
از جنس بانغ که از عبور هوا در ریه و آن هوا ناچار ماند که در شعب عظیم قصبه الریه مجتمع گشته این صدا را تولید کند
اما قسم دوم که شغف مغاره‌ئی باشد و او صدائی است مانند دمیدن کسی در سبوی در موضع خالی فضای
که حاصل شود این صوت همگامی که به واسطه مرض سل حفره‌ها در ریه موجود گشته و هوا به آنجا رسیده عبور در درجه
دوم سل شد اما قسم سیم که شغف خمره‌ئی باشد و این صدائی است مانند آنکه هوا عبور نماید
در ظرف زجاجی نازک و عمیق یا در کوزه‌ئی که النصف او مملو از آب بود که در داخل شدن او
شیشه احاطه کرده باشد و او همگامی میشود که قطعه عظیم از ریه منقرح شده و هوا در آن عبور کند انعکاس
از او مسموع گردد و غیر در درجه سیم سل شد اما قسم چهارم که شغفی است شبیه به صدای بالوله‌ئی در آب
حاصل شود در شعب عظیم و صغیر قصبه الریه همگامی که رطوبتی در آنها جمع گشته و هوا که از میان آن
گذرد حبابی احداث کند و به این واسطه آن صورت مسموع گردد و این صدا را نیز اقسام است

حلقومی — رال آتشیان
قصبه الریه — رال بردشنک
صوت نمکی — رال کشپاپان

معاری رال کاورنو و رال حلقومی پدید گردد و گر در هنگام
که رطوبت در حلقوم جمع گشته مریض نتواند او را خارج کند لهذا هوا از میان آن ثقب عبور نموده این صوت
مسموع گردد ؛ و رال قصبة الریئی بوجود آید هنگامیکه ترشح بلغم در آن زیاد شده هوا که از آن عبور کند این
صدا مسموع گردد و این حاصل است در نزله ریه و در ورم قصبة الریه و تشبیه نموده اند این صدا را بصدای
غلیانی که او را در میان خاک کند الکه شنید یا با لوئی باریک در میان محلول غلیظ صابون بدمند این
صدا مشخص شود چون در ظرف در موضع انشعاب قصبة الریه گوش دهند و رال مکی حاصل شود هنگامیکه حبابهای
ریه مملو از رطوبت شوند و موجود است این قسم صدا در درجه اول ذات الریه ؛ و رال مغاری هنگامی
رطوبت در مغارهای ریه در درجه سیم سل بوجود آید چون زیاد شود این صوت شبیه گردد بصوت غلیانی
و اکثر این صوت در این حالات در تحت ترقوه مسموع گردد اما قسم سیم که عبارت است از صوت غلیانی
صوتی است مانند رال ولی فرق اینست و با کمال آنست که صوت غلیانی شدید بدو قوی تر از رال
چنانکه هر گاه با لوله‌ئی نازک در قرب سطح آب در کاسه‌ئی بدمند صوتی خفیف احداث شود که شبیه است
برال ولی چون لوله را در قعر کاسه مذکور رسانیده بدمند صوتی با غلیان شدید مسموع شود که عبارت است
از کارکولیمان ؛ اما سرفه آن بدبو یا بی‌بو است هنگامیکه حاصل شود از
امراض قصبة الریه و ریه و بی‌بو یا نیک است هنگامیکه از امراض قصبة الریه و ریه و بی‌بو یا نیک است هنگامیکه از
امراض آلات دیگر حاصل شود و در وقتی که بدبو یا نیک باشد بوجود آید سرفه با بواسطه دغدغه غشاء
مخاطی ریه و قصبه او بدون آنکه رطوبتی مترشح شده باشد چون در ابتدای نزله و یا بوجود آید سرفه بواسطه دغدغه
رطوبت مترشح ریه و قصبه او و در این هنگام سرفه بلغم خارج شود چنانچه در آخر ورم قصبة الریه موجود است ؛

هور و قی که سم با نک باشد سرفه است که از غیر امراض ریه و قصبه او بوجود آید یعنی امراض معده و کبد و رحم و امثال
چون این امراض اثر نماید بر حجاب حاجز و عضلات بطن سرفه عارض گردد ۞ و انقطاع سرفه
هنگامیکه بسبب امراض عصبانی حاصل گردد ۞ پس سرفه که بنوبه و تواتر آید نیست بلکه سرفه عصبانی
زیراکه سرفه که از حدت ورم یا منشأ متصل است بدون نوبه و چون در سرفه عصبانی تشنج شدید در حجاب
حاجز باشد در هنگام سرفه تیز وجع و تعب موجود است در موضع حجاب حاجز که متصل به جدار
صدر و تیز در سرفه عصبانی وجه او قرمز و با حمرت شود ۞ اما اخراج نفث ۞ و آن ست که چیزی که از
مغاره ها و حبابهای ریه و از قصبه او ترشح شده و بمجرای دهن و بینی آمده خارج گردد و اخراج نفث علامت
بود امراض ریه را هم بحسب کمیت و هم به کیفیت ۞ اما بحسب کمیت در درجه اول ورم قصبه
الریه نفث کم بود زیراکه حدت ورم مانع است ترشح بلغم را ولی در حالات مرضی ترشح این بیشتر
زیاد باشد و چون کل غشای مخاطی در ترشح باشد بلغم بی نهایت خارج شود چنانچه در حال سل
ریه هویدا است و بعضی اشخاص هستند که بسبب ابد و ستکاری همیشه هنگام سرفه بلغم خارج
سازند و این را بزبان فرانسه بوانربن کراس مانند بلغم قرب
سینه ۞ اما بحسب کیفیت آن ۞ بدانکه نفث بنا بر مکان
و سبب مرض مختلف است چنانچه نفثی که از قصبه الریه آید در ابتدای ورم او شفاف و لزج است و در
انتهای ورم او غلیظ و زرد و مایل بسبزی است و چون در اخراج او قوت زیاد لازم بود بعضی اوقات
خطوط خون در او نمایان باشد و لیکن این خون از عروق شعریه است لهذا ازان خون خوفی نباشد
و نفثی که از حبابهای ریه بوجه آید علامت بود در ورم شدید ریه و این نفث چسبنده و از خارج

والنزله

واکثر سبب آن مختلط و چون خون زیاد شود نفث او بلون زنگ آهن گردد و این قسم نفث از القه زنگی
و نقرس سبب کم از انتشار دوالی نامند و علامت مخصوص بود ذات الریه را

و چون نفث خارجه بالتمام و یا بعضی از او دم بود علامت باشد نفث الدم را و چون همراه نفث دم کم موجود باشد
علامت بود بر آنکه سبب ریه در مرض سل چنانچه در بعضی فصل ذکر او خواهد شد. اما تواتر او در المرض علامت ردی
بود چنانچه من بعد معلوم خواهد کرد.

گفتار چهارم

در بیان علامات امراض از تغیرات در دم

مطلب اول: هر چه از او و در آنچه باید ملاحظه شود تغیر در دم رنگ و مقدار و حرارت است فی الجمله
تغابیر در دم است و در این جا اشاره مختصری کفایه است زیرا که در هر جا که علامات طبعی دم و دلالات او را در اکثر
امراض مفصل ذکر نموده ایم پس بدان که تغیر یا در کمیت و یا در کیفیت دم است. اما تغیر در کمیت دم
بدانکه در امراض که بسیار باشند و یا آنکه امتلاء در حمل کیلوس نبود یا آنکه مزاج ضعیف باشد مقدار دم کم گردد
و بر خلاف آن زیاد شود و مقدار دم آنها که بدن فربه و قوه ها همه و ما زیده قوی گردند و اول بیان آنها هم
غلبه دم را چنانچه در دموی المزاجان موجود است و چون غلبه دم در تمام بدن باشد مزاج را دموی المزاج گویند
و چون در یکی از اعضا بود و او را موضعی گویند غلبه دم موضعی باشد که نیز عصبانی بوجود آید چنانچه در مرض سکته که بود
سبب خارجی حاصل شود و یا آنکه اسباب خارجی که منع کنند دوران دم را چون سکته ای که از اندازه خفن
طناب کردن حاصل بگردد و علامت این قسم آن دم در موضعی جمع شود و در عروق توقف نماید
انصداع عرق و یا سبب انصداع عرق خارج گشته و نفث الدم عارض گردد و
اما تغابیر در کیفیت آن بدانکه تغیر یابد کیفیت دم بسبب مقدار کلیه و فیبرین و البومین و یا ثبت
و اجزای منجمده و اجزای خارجی که فاسد کنند دم را و اول بیان آنها هم تغیرات کلبهی را:

بدانکه چون کلبول‌ها ثابت بالسویه از بدن کم شود نقصانی در کیفیت دم حاصل نشود بلکه در مقدار کمیت آن
نقصانی پدید آید ولی چون اوعیه او بسبب نزف الدم تهی گردند کلبولهای ثابت هر دو کم شوند و دوا
دم بسبب خلاء خود رطوبات بدن را بخود جذب نموده و ظروف خود را ممتلی ساخته دم را
مائی کننده و مزاج لمفاتیکی و بلغمی حاصل نماید زیرا که چون دم مائی شد قوت او کم شود و اعضا که
باید از خون قوه گیرند ضعیف گردند و چنین مزاج مستعد سازد به نزف الدم دوم تغایر در
فیبرین است بدانکه امراض در می که فصد در آن ... ... فیبرین را زیاد کننده ...
حمیات و امراض عفونی و امراض حادی که فیبرین را کم سازند ؛ سیم تغیر است در البومین
بدانکه مقدار او را نقصانی پدید نباشد مگر در مرض البومین اوری
که مخصوص کلیه است البومین کم شود چون دم بکلیه رسد البومین خود را با درار رسد دفع سازد چهارم
تغایر ثابت دم است بدانکه ثابت دم بیشتر شود هر چه سبب را افراد دم کم تر گردد و از جهات است
که فصد بیشتر کرده در رفت دم چون بلغمی مزاجان و بر بعضی اشخاص سمین را که دم انها لطیف
فصد ضرر نماید اگرچه دم این اشخاص زیاد است ولی کثرت آن در این اشخاص بقدر باقی کثرت
آبیان است و ... فصله خون ایشان رقیق بود هر چه ایشان را فصد کننده دم ایشان رقیق تر گردد
پس ترک فصد لازم است و در بیش غلظت دم حقیقی و در وقتی زیاد ؛ و بدانکه در روز فصد نمودن
باقی خون که در بدن ماند مائی شود و هر چند بواسطه شرب آب ... ثابت او را
میزان که افراط رساند ولی با زیاد وی آن اضافه ثابت دم ... عرق بول و بسیار
ترشحات از بدن خارج شود و دم حالت کثیف قدیم را گردد و هر چند کمیت او تغیر یافته باشد

واگر کسی سؤال نماید که پس از چه رهگذر است اشاره بدادن مشروبات در غلظت دم جواب گوییم که اشارت
بدادن مشروبات در غلظت دم آنست که بدل شود رطوبات مندفعه از بدن را زانکه علاج غلظت کند

نجم در بیان اجزای منجمده دم بدان که چون فصد نمایند بعضی اجزای دم منجمد گردند و برخی دیگر در حالت غیر
انجمادی باقی مانند و این انجماد با تفاوت است از قبیل سرعت و بطوء که در آن انجماد رخ نماید و از جهت سختی و نرمی آن
پس بدانکه هر چه مزاج قوی تر باشد در فصد نمودن دم زود تر منجمد شود و در ذوات الریه و امراض که ناگهان شخص را از
صحت منحرف کنند فی الفور دم منجمد گردد و در عکس آنست در ضعف مزاج و در امراض عفونی که انجماد خون بطیء
باشد زیرا که کلیه و فیبرین بحجابات غلاب حمولند در امراض عفونی اجزاء قلیا در دم بیشتر از قاعده است زیرا که
حموضات که ضد قلیات اند در این امراض نافع باشند :: در امراض حاده مانند ذات الجنب و ذات الریه و ورم مفاصل و امثال
اینها اجزاء منجمده دم سخت و صغیر است جهت آنکه در این امراض فیبرین زیاده شده گلبول را بر روی آن هم بر آورده اکثر ساخته
منجمده دم را صغیر کند و بر روی او اجزای مایل اصفر اللون باشد و این رغوه دم را اکثر اطباء علامت دانند
ورم و غلبه دم را که در این اشخاص باعتقاد ایشان باید فصد ثانی نمود ولی تواند که این علامت در اشخاص قلیل الدم
یافت شود در صورتیکه مبتلا باشند به یکی از این اورام و نیز بعمل آید بعضی اوقات از مسافت زیاد میان ظرف
و محل فصد بوضعیکه از غلبه رغوه دم به تنهائی بهیچوجه اشاره بر فصد مکرر نباشد چنانچه بسیار اتفاق افتاده که چون بعد از
حاصل گشتن رغوه دوباره فصد کردند دفعه دیگر رغوه پیدا نشده اند [illegible] و اجزای خارجی که در دم واقع شوند چون
سیانیم و دو بردش و صفرا و [illegible] و شیر در رحم و ماده سرطانی و توبرکلی و این اجزاء چون در دم موجود شوند ادراک
نمایند کسند :: اما سیانیم و دو بردش کیفیت اینها معلوم نگردد مگر بواسطه تاثیر اینها از بدن اهم [illegible] که بعد از دم که از
غذای بد و عادت بد و یا غصه و امثال اینها بعمل آید معلوم نگردد مگر بواسطه تأثیرشان و معلوم است که تأثیرات

مباشر بیشتر شود از خونی که زمان سپ طولانی بر کرده :: اما صفرا بدانکه تمام اجزای صفرا در خون نشود
بلکه به تنهائی ماده رنگین آن واده شکامی است که عمل کبد موقوف شود و با آنکه سبب مانعی صفرا در اثنا عشر
منصب نشود که در این صورت عروق جاذبه جذب صفرا را از مراره و با از مجرای او جذب نموده اعراض صفراوی علاج
کنند :: پس امراض صفراوی فی الحقیقه مرض نیستند بلکه علامات باشند تعریف تشریح صفرا را ::
اما بول واد تبر چون صفرا تمام او در خون نتواند داخل شود واد خالی است از فساد عمل کلیه و با از احتباس
بول در مثانه که به هیچ وجه نتواند مندفع شود و بعضی از اجزا بول بدن مجدد رکیفیه هوا این اسقام را آنچه او را از
مریض استشمام شده حمی بولی که الفرانسه فیور اوربنوس
گویند حادث گردد :: اما شیر بدانکه این به بدن نتواند مجذوب گردد و آنچه را که عوام گویند شیر رجعت
نموده به جنین است بلکه قول باطلی بود و اگر کسی گوید که بعضی اوقات دیده شده که اجزای مائی دم شبیه
بشیر بشود جواب گوئیم که این شیر نبوده بلکه دهنیت است که بدین صورت شده :: اما زخم بدانکه
او نتواند با التمام به بدن مجذوب شود زیرا که دیده شده در تورم و رید با آنکه خون در سایر مواضع وریدی باشد
عروق لنفاتیک ریم آن موضع را جذب نموده داخل دم کنم حالتی احداث کند که اغلب مهلک
باشد چون ماده سرطانی و تدرکلی که داخل دم شوند ::
مطلب دویم در تغییر در قلب و عروق است در اینجا ذکر تمام حرکت دم و تغاییر قلب را در حال صحت از آنکه باعث
تطویل گردد و به تنهائی ذکر کنیم حرکات غیر طبیعی قلب را که از استماع بر قلب مسموع شود و تغاییر در نبض را
:: اول در بیان حرکات غیر طبیعی قلب بدانکه حرکت قلب قوی و ضعیف زیاد و کم گردد اما قلبد
حجم آن آلت و این تغاییر مخصوص مرض انوریزم است و به تفصیل در فصلی جدا ذکر خواهد شد در اینجا بیان آن هم

صدای مخصوص قلب را که از عبور دم از ثقب قلب و یا بسبب اصطکاک آن دم چه از قلب و یا بسبب امراض مزمن
قلب که سر پوشهای ثقب قلب را سخت و ضیق نماید این اصوات بوجود آید و تشبیه نموده اند این اصوات را
بدمیدن و اره کردن و سوهان زدن از قرار قوت و ضعف آنها و این اصوات غیر طبیعی
قلب اکثر علامت ردی باشند ولی تفاوت چنانچه دیده شده دائمی شد به بدون تغییر در
نسج قلب این اصوات مسموع گردند چون دختران که مبتلا به حمای عشقیه باشند و اشخاصیکه دم زیاد
از آنها خارج شده باشد و کسانیکه در نقاهت امراض شدیده بودند که در این اشخاص این صداها
در قلب بوجود آید زیرا که بسبب رقت دم آنها حرکت قلب و اصطکاک قلب از دم بیشتر گردد :
دوم در بیان تغییر نبض و تجربه معرفت تغییر نبض در حالت مرض لازم است معرفت نبض در
حالت صحت و اگرچه نبض در حالت صحت قاعده ندارد که شامل حال جمیع افراد ناس بود زیرا
که نبض مختلف شود در انسان بسبب جنس و اختلاف مزاج و ابدان و سنگزاری و حالت دماغی و
غیرها ولکن حالت صحت نبض ابتدای سن الی دو سال صد و ده قرعه و از دو سالگی تا سه سالگی صد قرعه
و از سه الی هفده و هیجده سالگی هشتاد قرعه و از هفده الی سی سالگی هفتاد قرعه و از سی الی چهل سالگی
شصت قرعه و از آن هرچه بالاتر رود که سن شیخوخیت است پنجاه قرعه زند و دیده که بعضی اشخاص
بدون حمی نبض ایشان صد قرعه زند و برخی در حمی قرعات نبض ایشان کم بود بطوریکه
از قرعات نبض باید ملاحظه نمود حالات جلد و سیماء و حرارت بدن را و دیده که در ورم حاد در
اشخاص قوی البنیه نبض ممتلی و صلب و عظیم و موجی است و در امراض عفونی و عصبانی سریع و صغیر است
و در قرب بسیلان دم و در بحران چند لین و منبسط شود و بعد از سیلان دم دقیق گردد و در

حال نزع هیچ احساس نشود مگر در مواضع شریان عظیم ::

مطلب سیم در بیان تغییرات حرارت بدنیه بدانکه حرارت بدنی بیشتر شود چون یکی از اعمال او مضطرب شود که این سبب حمی بوجود آید
و قلیل شود هنگامیکه یکی از این اعمال ضعیف شود و یا انکه جمیع رطوبات بدن به مرگ بدن شود چون
هنگام قشعریره نوبه و ایضا تغییر یابد حرارت بدنیه در امراض عصبانی و در حالات نفسانی چون خوشحالی
و خوف و غضب و امثال انها . و در اورام ساده چون مقاومت طبیعت زیادت است لهذا حرارت
بدن بیشتر بود و بر عکس انست در امراض عفونی زیرا که در این امراض مرض غالب بر طبیعت است
و طبیعت نتواند بدان مرض مقاومت کند ولکن در نوبه و در ابتدای محرقه حرارت بدن شدید است
بدلیل انکه در هر دو مرض وارد میگردد به بدنی که در هنگام قوه کلی است ::

گفتار پنجم در بیان علامات امراض از تغییرات در ترشحات و فصل بدانکه مابین ترشحات مناسبات
کثیری است چنانچه در اول کلمه بیان شد و هم چنین در امراض این تناسب خود را اظهار کنند
زیرا که دیده شده در بعضی امراض بالاتفاق ترشحات بدنی قلیل گردند چون در حمیات حاده که در
ابتدای انها ترشحات قلیل گردند و چون مرض رو به بهبودی کند دوباره ترشحات ظاهر آیند و بیشتر
از عادت معهود اخراج گردند و هر چه زمان فترت دراز باشد ترشحات اطول بود و خروج در هنگام
بحران بیشتر خواهند بود بلکه بحران اکثر عبارت است از رجعت ترشحات بدنی بسر حالت
بدانکه ترشحات بحسب کمیت و کیفیت تغییر یابند چنانچه غدد بدن و غشای مخاطی و سروزی و جلد بواسطه
و غدده که بدان لبستان شود ترشح انها کثیر گردد مانند کلیه و غده براق و پستان بواسطه مرض ابدونی
و سمپاتیکی که بدانها رخ نماید بقدر اکثری از انها مترشح شود و غشای مخاطی که در حال صحت بمقدار جزئی از

آن بلغم مترشح شود بواسطه مرض مقدار کثیری از آن نشر نماید و غشای سروزی که در حال صحت بقدری از آن
رطوبت سروزی خارج گردد که غشای او را لین سازد و در حال مرض آنقدر مترشح گردند که غشای سروزی
محو شود و نیز در کیفیت ترشحات تغییر پیدا شود چون در زکام که در ابتدا بلغم مترشح است از او شفاف
و روان و با حرافت و کم کم غلیظ و اصفر اللون گردد و بجهت حدت او جلد بینی را محمر سازد ::
در کیفیت بول و براق و نیز تغییرات کثیری است که هر یک در امراض مخصوص شود به تفصیل ذکر خواهد
و در اینجا مختصر را بیان مینمائیم :: پس بدانکه در بول تغییرات زیادی است که اغلب آنها را معالج اعتنا نکنند
بجهة عدم قابلیت آنها ولکن بعضی اطبا را اعتنای زیاد بدان علامات باشد از جمله بدانکه بول غلیظ رو
ترکرده از قرار مقدار و جنس اشربه و از جهة او منوط بجنس اشربه و اغذیه داده شده است و ایضاً با شنفات بول بعضی
اجزاء خارجی که در بدن واقع شوند خارج گردند بخصوص سمومات و ایضاً میتوانند در بول علامات ضعف
و قبایلی باشند و اگر چه این علامات را در علم شیمی اعتنای زیاد بدینها باشد ولی در علم طب چندان خواطر
جمعی تا بحال از او معلوم نشده است :: و ایضاً بدانکه در بول سه چیز باید ملاحظه نمود غمام و اجزای طافی
و اجزاء رسوب او را :: اما غمام پرده ای است دقیق که حکمای قدیم او را علامت ردی میدانستند
:: اما اجزای طافی او که چون ابر در میان او طواف کند و حاصل شود از بلغمی که از غشاء مثانه مترشح شود و اجزای
رسوب او در حمیات رسوب ادرار بیشتر بود بخلاف امراض عصبانی که رسوب در ادرار قلیل است
:: و نیز در انتهای اورام رسوب ادرار کثیر گردد و در بسیار هنگام علامت باشد به بحران جید و در امراض مزمن
غیر از مرض نقرس و سنگ مثانه رسوب ادرار قلیل باشد و در زنان رسوب بعضی کمتر از مردان است
و بعد از اکل اغذیه حیوانی و بعد از سیلان سایر ترشحات و در کم میل نمودن مشروبات رسوبات ادرار کثیر گردد

و بول احمر اللون با رسوب زیاد علامت بحران باشد ؛ و بعضی طبیبها را اعتقاد بر این است که به بول
میتوان تشخیص جمیع امراض را نمود ولی این قول خلاف است و دو مرض بیشتر نیستند که تشخیص آن منحصر به
بول است یکی مرض دولاب دیگری البومین اوری ؛ و مرض دولاب تشخیص داده میشود
با خراج بول بی نهایت و یافت شدن اجزای حلوه در ادرار و البومین اوری تشخیص شود و بیافت شدن البومین
در ادرار و تشخیص داده شود از اینکه ادرار را بجوشانند و یا اینکه نیتریک اسید نیتریک
در او بچکانند اگر انجمادی از برای آن رخ داد معلوم است که البومین
در او میباشد و الا فلا و بدانکه بول تواند حاصل دم و ریم و منی شود چنانچه بعضی
هر یک را در فصل خود در سر بیکه ذکر نمودیم ؛ و بعضی چون هستند بولی سفید شود گویند که نیز منجذب با این
ولی این قول خلاف است و سفیدی او را بواسطه این است که یا فسفات است و یا
در ادرار زیاد شده و یا اینکه بلغم و یا ریم در آن داخل گشته است
عرق در امراض واد نیز چون سایر ترشحات بدنی وابسته بمزاج و غذا و مکان و حرارت و برودت است
که بواسطه آنها مختلف کردد از قبیل مقدار و قوام و لون که زیاد و یا کم یا رقیق و یا لزج یا بی رنگ و یا اصفر اللون کردد
و در بعضی امراض زیاد گردد چون مرض سل و استسقاء ریه و بدم ؛ و عرق اکثر حالت حموضت دارد
؛ چون در اطفال و زنان و در امراض جلدی و بالعکس حالت قلیایی دارد و در ورم احشاء و ادرار حاد
؛ و در بعضی اوقات سیلان عرق مسلسل و فراط مرض مخصوص است که افیه روز
نامند زیاد شدن عرق عمومی نوعیکه تمام بدن عرق نماید نادر است ولی موضع از یاد است چنانکه
در بعضی اشخاص در پا و در بعضی در آبط و در برخی در ضعف در شال اینها زیاد شود و قبل صحیح از برای زیاد شدن

عرق

عرق موضعی تا سیال پیدا شده است هرچند احتمال کلی برین است که از بطوء دوران دم بود در اوعیه
ظاهره جلد که بدین سبب مائیت دم کم کم از جلد بیشتر نماید یا کم شدن عرق که خشکی جلد باشد و علامت
ردی است در امراض زیرا که در این هنگام جلد از حالات صحت منحرف شده و قوه حیات میل بدان حال
نموده است چون در مرض محرقه و دولاب و استسقا و دوسنطاریا ولی چون در این امراض بعد از نموّ
جلدیت در آن رخ نماید علامت جیدی باشند ∴ و بعضی معتقد نشان براین است که دم نموّ اند
بعرق خارج شود و عرق دموی حاصل گردد ولی در این صورت حقیقت نیست مگر فاسد الدم جلدی
که در بعضی مواضع که جلد رقیق تر باشد بروز نماید ∴ اما تغییرات جلد در امراض مختلفست بحسب لون و کمی و زیادتی
قوه حیات و اگرچه رنگ جلد در افراد ناس باختلافست ولی در هریک تغییر پیدا نماید که با حالت صحت او وقات است
اما در بعضی امراض تغییر کثیری در آن جلد رخ نماید که بدان تشخیص مرض شود چون یرقان و دیدنکه در ورم
باده بواسطه سهولت دوران دم لون جلد با حمرت و خشونت گردد و به عکس است در امراضی که بواسطه
عفونت هوائی و یا سم حیوانی دم فاسد شود چنانکه در نوبه لون جلد مصفری گردد و در کسانیکه بمدت زیاد
مبتلا بمرض خنازیری و سرطانی اند لون جلد ایشان زرد کاهی و در یرقان و امراض کبدی لون
جلد زرد لیموئی است و در درجه اول نوبه که هنگام لرز او بود جلد آبی رنگ گردد زیرا که دوران دم بطی گردد
و در وبا و طاعون کبود و تیره شود و ایضاً لون جلد تغییر یابد هنگامیکه اختلال در دوران دم پدید گردد اگرچه
دم را تغییری نباشد چون در توسعه ثقب قلب و در مخنوقین که لون جلد در آنها تغییر نماید ∴
و نیز از تغییر جلد است لکها و بثورات که در او پدید گردند و چون اغلب آنها امراض اند هریک را در فصل خود ذکر
نمائیم و دو قسم از آنها هستند که مرض نباشند بلکه علامت بوند مرض را اول از آنها حصبه است که

که بفرانسه پتشی گویند که عبارت است از لکه های قرمز بنفش رنگ مانند گزیده
و سبب آن رقیق شدن دم و منتشر گشتن او در تحت جلد است و این لکه ها علامت بوند حمیات شدیده
و عفونی را خصوص در محرقه ؛ دوم ثبورات مانند عرق گز که دانه‌های برآمده و بقدر ارزن مملو از رطوبت
باشند که بفرانسه سدامینا گویند و عارض گردند در کسانیکه علی الاتصال عرق
از انها پالاید و علامت بوند بر فساد دم و علامت ردی باشند امراض عصبانی را ؛ گفتار ششم
در بیان علامت امراض از تغاییر در اعمال تغذیه و این از دو قسم علامت باشد یکی هزال و دیگری سمن و در اکثر
امراض هزال عارض شود زیراکه بدل ما یتحلل کم رسد و در این هنگام بدن دسومت خود را بدل ما یتحلل
ساخته لاغر گردد مانند انکه در اکثر امراض مزمن حاصل بود و سمن عبارت است از امتلاء بافته زنبوری از
دسومت کثیر و این حالات اکثر در سن وقوف است چون حالات نفسانی از صدمتی خود و نیز بسبب
اید یوسکرازی فربهی رو دهد و این فربهی علامت بود صحت قوه هاضمه و سلامت معده را لکن نسبت
دارد با دیوسکرازی ؛ و بدانکه تغییر در عمل تغذیه در یکعضو تواند باشد چون در عظم کبد و طحال که بفرانسه
هیپرتروفی آن آلات گویند و چون بعضی آلات از قوه تغذیه کم بود
صغیر گردند چنانکه در بعضی انسان غور عینین عارض شود و این حالات را بفرانسه آتروفی
خوانند و باید دانست که حجم تواند شد تمام بدن و یا بعضی از آن
و حال انکه فربهی و سمن و عظم نباشند چنانکه در استسقاء و چون عظم شدن حجم بدن بواسطه استسقای عمومی بود
او را بفرانسه اناسارک و چون موضعی بود اودم
نامند و نیز در اورام حجم بدن بیشتر شود ولی از جمیع تغییرات موضعی عظم و صغیر گشتن بطن اکثر باشند

و بطن بعد

و بطن اصغر گردد و در قولنج عصبانی و ایلاوسی و قولنج سربی و یا و اعظم از بطن در اورام امعاء و صفاق
و ثرب و کبد و رحم و نیز بطن بسبب اجتماع ابخره و رم دران حجم گردد و باختلاف سبب اسم
اختلاف اسم بود چنانچه در امراض بطنی به تفصیل ذکر خواهد شد و در هر صورت این قسم تغیرات بطن
علامات ردی میباشند و نیز به آنکه عضلات در اکثر امراض صلابت خود را بدل الی سستی میسازند
و این لینت عضلات قبل در رفتار او تا آن بود در اورام حاده بسیطه که ناگهان در اشخاص صحیح این
عارض شوند و به عکس آن شد به دیر گردد و در امراض مزمن و عفونی و در کیان ضعف الی که بواسطه
فساد رطوبات بدنی عضلات لینت شد پیدا کنند مانند حصبه و طاعون و شیمک و امثال
آنها ؛ و علاوه بر نسبت و کثرت تغذیه اختلافات دیگر و مخصوص در تغذیه از هم پیدا که
و ضعی که نسبت و قلت تغذیه ندارند چون سرطان و تو برکلی و صلابت و امثال آنها یا موضعی یا
عمومی نوبه و چون عمومی گردند مزاج ارثی و یا سرطانی و یا تو برکلی باشند ؛ حاصل
فصل چهارم در علامات امراض از آلات و عمل تناسل بدانکه جمیع علامات که از آنها حاصل
گردند هر یک برای خود مرض باشند چنانکه به تفصیل در باب ... ذکر کرده و محتاج
و آن است که تغییر ... و در دماغ صغیر در ... موربت ... بیضه به بطن است
فصل پنجم در ... امراض از خود علامات از ... اتصالات علامات رفتار مرض
قرار گرد و در مرض رفتار باید به سه چیز را ملاحظه نمود اول است قرار مرض که به اقرانیه ترتیب
نامند و دوم است درجات مرض که به اقرانیه ... بود   وسیم است دوام
یعنی طول او ؛ اما ملاحظه اول که قرار مرض باشد منقسم شود به سه قسم متصل و منفصل و قسمی که به اقرانیه

ربعیان خوانند ؛ اما قسم اول در بیان امراض متصلی ؛ دبرداراو

آن است که علامات مرض لااتصال در بدن نوبه بود ولی در اتصال علامات نیز اختلاف فرقی

نتواند باشد که در برخی اوقات در علامات حاده جزئی خفیفی پیدا شود و علامات در مرض

متصل اغلب آن بود که در شب شدید تر گردد و دلیل صحیح الی الحال درباره این گفته نشده است ؛

قسم دوم که منفصل باشد و برادارا و مرض است که کرمان علامات در بدن عارض و مرض مستولی ازو

و بعد از انقضاء آن مدت زمانی علامات تسکین یافته و بکلی موقوف شود تا نوبه باشد که دو باره مرض

عارض شده علامات رجعت نماید و ارتجاع علامات را دفعه اگر یعنی هجوم

و زمان وقوع او را پیراکسی و زمان فتور او را اپی رکسی

نامند ؛ و سبب نوبه تا بکمال معلوم نشده است ولی چون در این امراض علامات گاهی

در حرکت و گاهی در حالات وقوف اند میتوان گفت که نوبه سبب تکرر در علامات تازه در

در بدن که چون علامات صحی حالات حرکتی و حالات بی حرکتی را نتوانند بهم رسانند ؛ و این حالات

دایره در هیچ یک از امراض تو ضوح حمیات نوبه ای و اوجاع عصبانی نبود چنانکه هر یک از ادوار حالات

مرانت این زمانی مشخص دارد چون در ابتدا قشعریره و بعد حرارت و پس از آن عرق بحرانی عارض

گردد و مشعله قشعریره و حرارت و عرق علامات مخصوصه نوبه است ؛ و الا ...

بر این است که این حمی سبب کمر خلل قوه حیات با اجزای عفونی که در بدن دارند

و میل طبیعی بدن است که این اجزاء خارجه را از بدن رد نماید و بدین جهت بعد از حرارت به عرق

بحران عارض گردد و چون اجزاء خارجه در دفعه اول بکلی دفع نشوند این حمی دوباره عود نماید

[illegible]

بومی مباشند ولی چون به کلی اجزای خارجه فاسده دفع نگشته بعد از زمانی معین تا حرکت درمان
قوه حیات و اجزای خارجه فاسده رخ نماید که این را نوبه نامند و دلیل صحیح آنکه چرا نوبه در همان
ساعت معین عارض شود و در ساعت معین دیگر رفع گردد معلوم نشده است هرچند میتوان گفت
که این نیز چون اعمال طبیعی مانند جوع و عطش و نوم و غیرها ساعت معینی دارد اگرچه مجمله انسان
میتواند ساعت معین را تغییر دهد ولی خلاف طبیعت کرده شود و بدانکه در حالت حرف
امراض نوبه بی کمتر از سایر امراض است یکی آنکه طبیعت را واسطه سهولت زیاد است مخصوص دفع آن
نماید و دیگر آنکه ادویه مخصوصه که نوبه را نافع باشند چون گنه گنه اگرچه عمل این ادویه را در طبیعت اسباب این اربعه
سه طریق میدهد نوبه بود و لیکن بایست این را اعتقاد نمود که هرگاه نوبه بی خطر باشد چون در صورتیکه
دم زیاد فاسد گردد و نوبه غشی عارض شده مریض را در نوبه دوم یا سیم خوف هلاک نماید
قسم سیم از جمله امراض که رفتمان باشند حالاتی است برزخ مابین قسم اول و ثانی یعنی طوری
که علامات مرض با اتصال است ولی در شدت و ضعف این علامات فرق معینی
باشد که گاهی آن علامات حاد و گاهی اضعف باشند بنوعیکه هم میتوان گفت که این قسم
اخیر از نوع علاحده نباشد بلکه از امراض متصلی گیرند که در حدت علامات تغییر بوده تا
از امراض نوبه گیرند که نوبه را تنها معین و واضح نباشد. اما ملاحظه دوم در بیان درجات مرض آنکه
مرض نیست لکم تغییر یافتن قوه حیات و این تغییر یافتن قوه حیات را که عبارت از مرض است
همچون قوه حیات حالات و درجات مخصوص مشخص معینه اند چنانکه گفت اکثر امراض چهار حالت
و درجه است که حالات اول را ابتدا و ثانی را تزاید و ثالث را انتها و رابع را انحطاط نامند

و هر یک ازین درجات مذکوره اختلاف بهم رسانند در طول بودن و قصیر بودن چنانکه هر حیوانی زمانی دارد
طول و قصیر بودن دوام مختلف است و عوارض را همچنان است زیرا که طبیب نتواند مرض را مرتفع
یا یکی از درجات او را ضایع سازد ولی چنین است بلکه در هر صورت مرض اتفاقا عمده خود رفتار خواهد
نمود ولی میتواند طبیب در درجات شدت و ضعف پدید آید :: اما لا اخطر سیم در بیان
دوام مرض :: چون قبل مذکور شد که درجات مرض متفاوت است ولی عموما میتوان گفت
که تغییر است حالات صحت اطول اند از قصد بلکه سببهای آن نیز بمدت طولانی نیز میمانند
چون سبب مرض متدرجا و بمدت طولانی پدید آید مرض هم مدت بمدتی طول کشد و اگر در
آن واحد سبب بهم رسد مرض هم فورا عارض شود و در چنین وقت صحتها را مدت زیاد لازم
:: و بدانکه امراض مختلف و متفاوت باشند از قصد دوام که به سه قسم منقسم میشوند یومی و حاد و مزمن
:: اما آنکه یومی است و قسم اول است عبارت از مرضی است که طول زمان آن از دو الی
سه یوم بیشتر نباشد و قسم دوم که امراض حاده است عبارت از مرضی است که شدت زیاد
و بدرجات مخصوصی که در شخص باشند و طول زمان این قسم از امراض از چهار الی
چهل یوم است و قسم ثالث که امراض مزمنه اند عبارت از مرضی است که در رفتار رتبانی ها اختلاف
درجات و ضعف علامات باشد و طول زمان این قسم از امراض چهل یوم الی چند سال است
مثال قسم اول حمی حقیقی که بعد از یک قشعریره و حرارت بحران عرقی تمام زایل شود
که حمای یومی نامند مثال قسم دوم فلغمونا و ذات الریه و دو ... غیره است که از امراض حاد باشند
مثال قسم سیم سل و خنازیر که از امراض مزمنه هر چند دارند بطور حاد در و زمانند فقط صورتکه

تقسیم امراض

بعضی از امراض زیاد مزمن گردیده باشند از عادت نمودن طبیعت با حالات طبیعی بهم رسانند

بنوعیکه معالجهٔ این قسم امراض زیاد تعسر است ولی طبیب باید با کوشش از معالجه باشد

فصل ششم در انتهای امراض است و چند علامات که امراض منتهی گردید یا بشفا یا بموت است ولکن قبل از آنکه به یکی از این دو حالات رسند میتوانند آن مرض مزمن شود و دوباره عاد گردد و دیگر از مزمن شود و یا آنکه تغییر دهد مکان خود را. لهذا در اینوقت باید ملاحظه نمود رجعت مرض را بحالات صحت و شفا تام و انتقال مرض دیگرا.

اما ملاحظهٔ اول در رجعت مرض بحالات صحت یعنی شفا تام شد و این عبارت است از رجعت نمودن جمیع اعمال و افعال بدن بحالت طبیعی که چون ذکر حالات طبیعی منوط بعلم فیزیولوژی است در این جا لازم نباشد آنچه در این مکان لازم است ملاحظه نمودن بحرانات و نقاهات است. پس بدانکه در علم امراض بحران میگویند هر تغییری را که فوراً در رفتار مرض پدید آید بطور ظاهر بطرز ترشح که آن ترشح با طبیعی باشد مانند عرق و بول یا دو امثال آن و یا غیر طبیعی باشند رعاف و یا بطرز انتقال تغییر بحرانی نمایند و یا بطرز تحلیل. در هر یک از این بحرانات معلوم میشود حقیقت حالات مرض که ضعف یافته یا بالمره مرتفع گردیده و در اینوقت قوه حیات که مخفی و محبوس بود ظاهر گردد و ترشح شدید است از قبیل آنکه پیشتر حبس گردیده باشد. و اطبای قدیم را اعتقاد این بوده است که بحران عبارت است از جنگ طبیعت با مرض و بعضی ایشان در این قول روزهای مخصوص قرار داده اند یعنی بحران ایامی که دال است بغلبهٔ طبیعت را بر مرض و چند است یوم پنجم و هفتم و نهم و یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم. و بحران ایامی که دال است بغلبهٔ مرض را بر طبیعت روز دوم و ششم و هشتم که باعتقاد ایشان ردی ترین ایام بحران است و ششم و دوازدهم و شانزدهم هم ایام بحران است و سیزدهم هم چنین است نه ردی اما باعتقاد علمای فرنگ بحران نیست مگر علامات مرض

شدن مرض بسبب موقوف شدن او لهذا معلوم شود که هر وقت که قوه حیات میتواند غالب
بر مرض شود همان روز بحران است و اختصاص بروزی دون روزی ندارد ؛ اما نقاهت ذا مرض
بدانکه نقاهت حالتی است فیمابین موقوف شدن مرض که هنوز صحت کلی حاصل نشده باشد که در
این صورت اعمال و افعال کمالات طبعی گرفته ولی چون در عمل اختلال بهم رسیده بود حال از کار
بهم رسانده باید اینها را نیکو ملاحظه نمود خاصه آن آلاتی را که مرض در اینها مکمن بود و برخی الخاص در حالت
نقاهت مبتلایان به حلس طپش قلب از سبب ضعف عمومی است که دم کمیت تکثیف نفخ ... و چون
بدن قوه گرد در رفع نقاهت ... مباح ادخواه شده و موت ... بسبب شدت قوه غذا که
غذا در معده رسیده زودی هضم نمیشود چیزی باقی نگذارند ؛ اما ملاحظه دوم در انتقال مرض
بدانکه منتقل شدن مرض بمحل دیگر است که تغییر مکان آن مرض بجای دیگر مثلا در صورتیکه دماغ ترکی الحس کرده
باشد میتواند مرضی در بدن الشخص باشد یا بسرعت موقوف گردیده باشد بعوض او ورم دماغی بعمل آمده
و یا آنکه مرض بخودی خود برنده است و نهد از موضعی بموضع دیگر انتقال نماید و یا آنکه ریحی در موضعی از موضع حادث
بدن موجود است که بواسطه عروق غذا به داخل دوران دم گردد و در هر یکی از این اقسام اشاره
مرض است بموضع اول ؛ اما ملاحظه سیم در مرگ ؛ و انتهای مرگ در حالات طبعی ملاحظه
زیرا که معلوم است بعضی بوقوع ولی چون او اواخر مرض است بعضی علامات مخصوصه دارد که حالات نزع
گویند ؛ و این حالات نزع الطول و قصر گردد از قدرت طبیعت مریض بخصوص از قلت حسب
مرض حاکم هر مرضی را در حالات نزع علامات مخصوصه باشند که هر یک را در مکان خود در شعار ذکر
میشود ؛ ولی در هر صورت علامات عمومی است مزال شده و بروز سیمای القراطی منتشر شدن

حدقه و کدورت و غور عینین و قرعات نبض سریع و صغیر و مختلف گردد و غبار در منخرین پدید آید و اوقات
بروز نموده و حس السبع بهم رساند و بشماره افتادن و فراخ نفس و خارج شدن بول و براز بدون اراده

فصل هفتم در اجتماع امراض است با یکدیگر بدانکه میتواند شخص واحد به چند مرض مختلف مبتلا شود بدون آنکه این امراض
با یکدیگر ترکیب شوند مثلا میشود که اتفاقاً شخصی صداع و دوا حس و امتلاء بهم رساند و حال آنکه هیچ یک با دیگری ترکیب نشده و لکن امراض
ترکیب شوند در صورتیکه نسبت مقابی با جنسیتی با یکدیگر داشته باشند مانند ذات الجنب که اکثر ترکیب مییابد با ذات الریه و هم
چنین ورم مثانه با معا که مرکب میشوند ورم کبد با محرقه که مرکب گردد در آن حین و مانند ورم دماغ و در صورتیکه چند مرض با یکدیگر
شده باشند معالجه آن بسیار اشکال بهم رساند زیرا که معالجه یکی از آنها ممکن است که ضد آن دیگر را وی مختصه چون ملاحظه
شود مرضی است که ترکیب نشوند و مرض دیگر و علاوه بر آن اکثر علامات سنی و طبیعی و مزاجی داده
سزاواری مرجوح که بحوی حد ضد آن مرض را بدون علاج نمودن آن مرض ملاحظه آنها بر طبیب از جمله امراض
لازم است

فصل هشتم در تشخیص و پیش گوئی امراض است از جمله علامات

بدانکه تشخیص بطریق درست که اشتن با بین الحتمی باید که دور اهات شدت مرض از قرینه است
و علامات و علم طب هر چند عبارت است از معرفت بهم رساندن تشریح و فیزیولوژی و حفظ
صحت و پاتولوژی و علم به معالجه اما صنعت طبیب نیست مگر تشخیص مرض چنانکه از برای هر کسی خوبی علم
آسان است و لکن خوبی عمل آن را همه کس نتواند نمود چنانکه فی الحقیقه در تشخیص بعضی علامات است
که بنظر مشاهده خواهد شد که نفر دیگر نتوان یافت زیرا که ممکن است که شخص عالم به تشریح و علم طب باشد
ولیکن از عهده تشخیص برون نیاید و شرط اول در درست تشخیص نمودن مرض ملاحظه نمودن مرضای زیاد است
و نقل همه معرفه نیست مگر شناختن تعبیر است آینده از علامات مرجحه و اکثر

نادرست حکما به سبب تقدمة المعرفه بگوید صادق است :. و این تقدمة المعرفه به دو قسمت است یا جید یا ردی
از آنجمله علامات بشره و خوشحالی و با امید بودن مریض و حرارت لمس با رطوبت کمی و آسانی نفس و بروز
و ظهور علامات بحرانی علاماتی هستند دال بر تقدمة المعرفه جیده و بر عکس نزول مفرط و تغییر سیما و سستی
و ضعف بدن سبب و اختلافات حرکات نبض و عروض فواق و یافتن زخم لگنهای
بی نقرابانی در مواضعی که زیاده از سایرها مماس بستر است و مرتعش کردن انگشتان و تشنج کلی یا بعضی
از اعضا و درد و حرکات بی اراده در اطراف ها و متاثر شدن بدن از حمامات حاده و حاره مثل وزرا اسیح
و غیره دلالت کننده بر دوام مرض و هلاکت مریض :.
فصل نهم در اختلاف اعراض است بدانکه حقیقت جنس اعراض شناخته نشده مانند آنکه حقیقت حالات صحت و حیات
شناخته نگشته و همین قسم که شناخته نشد حیات مگر از علامات و افعال و از قوه حیات همچنین
قسم مرض هم شناخته نخواهد شد مگر از تغیرات اعمال که علامات باشند امراض را و معرفت دادن
حیثیت حیات و مرض همان باعث است که از عهد بقراط تا به حال تغیری بهم رسیده ولی
چون کل تغیرات در اعمال و هر یک از تغیرات حس و تغیرات قوه محرکه تعلق دارند پس لهذا
جمیع امراض نیز متعلق به تغیرات همین دو قوی باشند و هریک از این دو قوی ممکن است مبتلا
گردد به زیادتی و به تقلیل کردن و به تغیرات مخصوصه :. پس در این صورت امراض
سه قسم است و چون بعضی از امراض نیز لکن در اجزای صلبه مائیه بدن مرض نیز یافت شود مثل
آنکه متعلق به زیادت یا به تقلیل کردن یا به تغیرات مخصوصه اجزای صلبه مائیه باشد و اگر کسی دقت نماید
که چه می‌کند از سیاه گشتن عظام و قروح مفاصل و جراحات حاده و مزمنه که متعلق این سه قسم هستند

منفعل

جواب گوییم که اینها در حقیقت مرض نبوند بلکه سبب امراض خواهند شد و بتأثیر اینها بدن لابد منفعل

یکی از اقسام سه گانه خواهد بود ولیکن از جهت سهولت معرفت اینها دو قسم دیگر ران قسم امراض

علاوه نمایم مرض را عموماً تقسیم کردیم بر پنج قسم :: قسم اول امراضی باشند که سبب آنها ضعف یکی از [illegible]

قوای حیات در اجزای صلبه و تابعه بدن :: قسم ثانی امراضی باشند که سبب آنها [illegible] قوای حیات

قوای حیات در صلبه و تابعه بدن قسم ثالث امراضی باشند که سبب آنها تغییر مخصوصه قوای [illegible]

در صلبه و تابعه بدن :: قسم رابع امراضی باشند که سبب آنها [illegible] اجزای خارجی در بدن

:: قسم خامس امراضی باشند که سبب آنها تغییر مکان و تفرق اتصال در اعضای بدن

و هر یک از این پنج قسم منقسم میشود به چند سلسله :: پس بدانکه قسم اول از اقسام پنجگانه

امراضی است که حاصل گردند از زیادت بهم رسانیدن قوای حیاتی در اجزای صلبه و تابعه بدن

که لفرانسه این قسم امراض را استینی و نیز [illegible] نامند

و اقسام این به پنج سلسله: سلسله اولی در اعیان و سرعت بهم رسیدن

دوران دم و بدید آمدن حرارت و زیادتی حس است که لفرانسه انفلاماسیون

نامند یعنی امراض ورمی :: سلسله دوم در [illegible]

بدل [illegible] تحلیل عضوی که بدن واسطه حجم [illegible] که لفرانسه [illegible] نامند یعنی [illegible] شده و غلظ احشا :: سلسله سیم اضافه

شدن [illegible] زیاده از حد طبیعی که لفرانسه [illegible] نامند یعنی [illegible] مانند مرض [illegible] :: سلسله چهارم در سریع شدن دوران دم و خارج

کردیدن دم از اوعیه خود که بفرانسه هموراژی اَلثیف یعنی نزف الدم قوی نامند
سلسله پنجم یافت شدن حدت و ترکاوت مخصوصه در عصب که بفرانسه نوورالژی
یعنی اوجاع عصبانی نامند ؛ وقسم ثانی از اقسام ثلثگانه امراض است که حاصل شوند
از نقصان قوای حیاتیه که بفرانسه اَستِنی و هم آتونی نامند ؛
و انقسام یافته است بهفت سلسله سلسله اول در بطی و قلیل گردیدن دوران دم و حرارت
و حس است که اتونی مخصوص نامند یعنی ضعف عمومی چنانچه در نقاهت اکثر امراض
یافت شود ؛ سلسله دوم به کلی موقوف گردیدن دوران دم و حرارت و حساسیت
در موضع مخصوص که بفرانسه غانغرن گویند یعنی موت عضو ؛ سلسله سیم نقصان
حس بغته است که بفرانسه انزوفی نامند یعنی مثل هیستری نی
سلسله چهارم قلیل گردیدن قوای تغذیه عروق دم است که بفرانسه هموراژی استنیو
گویند یعنی نزف الدم ضعفی ؛ سلسله پنجم قلیل شدن یا بکره موقوف شدن
قوه عصبانیه است چون بیهوشی و فلیج و خفقان و استرخا و غیره ؛ سلسله ششم
نقصان کیفیت دم چون انمی یعنی قلت دم ؛ سلسله هفتم کم شدن قوه
قبض و بسط بعضی مجاری و انجاد لیف است که بفرانسه دیلاطاسیون
یعنی وسیع شدن خوانند ؛ وقسم ثالث از اقسام ثلثگانه امراضی
است که سبب انها نیست مگر تغییر قوای حیاتیه و منقسم گردد به سه سلسله
سلسله اولی در تغیرات مخصوصه تغذیه است که بسبب ان تغیر نسیج های غیر طبیعیه

پیدا

یا حیوانات غریبه در بدن انسان بعمل آیند سرطان و نوربرگ ... و خنازیر و دوالسیره

سلعه و یافت شدن و یران معدی و معوی ... سلسله دوم در تغایر که در اعمال و

ناعی و عصبانی ظهور نمایند و بفرانسه نورز خوانند یعنی تغیرات عصبانی ...

سلسله سیم در تغیر یا فتن کیفیت ترشحات است چون البومین اوری و غلظت

و غیره قسم رابع از اقسام بیحکانه امراضی است که بسبب آنها منبت مکرو و ذو

اجزای خارجی از داخل یا خارج در بدن ... و منقسم شود بر پنج سلسله سلسله

اول دخول انجره عفنه است مانند وبا و غیره ... سلسله دوم دخول اجزا ...

سریه و مخصوصه است مانند سیفلیس و طاعون و آبله و غیره سلسله سیم

سلسله سیم داخل شدن سمومات معدنیه و جودنیه و نباتیه است چون سم الفار و

ملدوغ شدن مار و کجوله و غیره ... سلسله چهارم دخول ریم است در دوران

دم بطریقه حدث نمودن چون دیاتز بورز و سلامت یعنی فراج ریم

سلسله پنجم داخل شدن اجزای خارجی و صلبه صلبه است در بدن مانند

کجوله و غیره ... قسم خامس از اقسام پنجگانه امراضی است که بسبب آنها

تغیر مکانیه و تفرق اتصال و این منقسم شود بهشت سلسله ... سلسله اول

در کسر عظام که بفرانسه فراکتور گویند سلسله دوم در خروج مفصلات

که بفرانسه لوکسیون نامند ... سلسله سیم در ضغطه اعضا که اطبای

فرنک اوراکتوزیون سلسله چهارم در گسیخته شدن اجزای آلیه که بفرانسه

ا بتوز

رُماتیزما نامند .:. سلسله پنجم در جراحات حادثه که در فرنگ
مشهور به پلی است سلسله ششم در جراحات مزمنه که اینها را به فرانسه
اولسر نامند یعنی تقرحات سلسله هفتم در بافت شدن مجاری غیر طبیعی
است که از مشابهت بجوف نی اهل فرانسه او را فیستول گفتند یعنی
ناسور .:. سلسله هشتم در انحراف آلات و خطا از قاعده وضع طبیعی
است که به فرانسه موسوم به دِ بلاسمان و ویتیه دِسامپرتوّن است

باب سیّم در علاج امراض بطور عموم که به فرانسه تراپی
ژنرال گویند یعنی فن معالجه عمومی بدانکه منظور از این علم موقوف
نمودن تغییرات حالات صحت است بواسطه شناختن علامات امراض
و نسبت ادویه و تدبیر حفظ صحت بدیهاست و چون معالجه مخصوصه هر یک
از امراض را در شفائیه ذکر شده است پس در این جا بطریقه عموم آنچه
ملاحظه باید در سه فصل است .:. فصل اول در اشارات بمعالجه
فصل دوم در معالجه از قرار و طرزیکه از حکما قبول شده است فصل سیّم
در معالجه تدبیری و اجزای مداوائیه فصل اول در بیان اشارات
بمعالجه بدانکه اشاره عبارت است از تدبیر و علاج در مرض از قبیل
و علامات ماضیه و موجوده در مرض و این اشاره بواسطه دلایل
یا به تجربه و یا به تجزیه کردن مزاج است اما علاج یک لایه و دیمی

حالت نمو

حامل نشود از معرفت تام در جنس و حدت و رفتار و استحکام مرض موجه و قسم تا این مر
ض و ادویه مؤثره معینه و تدبیر لایقه لم یجوز هستند استعمال نباید باید لیکن کامل بود
مثال آنکه در سکته اشاره و تلبیت مر استفراغ دم را بواسطه تحلیله عروق و کم نمودن
فشار دم از دماغ و بر این هردو باره دم مایل به دماغ نشود اشاره و تلبیت به کار داشتن
با تنقیه و ضماد خردل در ساقین و در خنق چون جهت رد عدم هوا است لهذا اشاره
است رسانیدن هوای قابل تنفس را و در امتلای معده تنقیه بواسطه قی یا حقنه
و در ورم استعمال دهن ادویه مصنعه و در خنازیر استعمال معویات که این اشارات
را اشاره دلیلی نامند و در اشاره بد و باید ادویه به کار داشت که در صحت
و مرض اثر مشخص و رسیده باشد اما علاج تجربه که بقراط اپیرشتم نامند
یک نوع از معالجات است مخصوص به کسانی که عالم به علوم و فنون طبی نیستند و نسبت
ما بین اثر ادویه و مرض را ندانند که زنهار اطبای تجربه نامند و در بسیار
از برای طبیب عالم غیر سزاوار و نالایق است و خطا نتوان کرد که تجربه
بی علم و لاف زن در این فن [illegible] اگرچه بعضی اوقات طبیب عالم ناچار میکرد
به اینکه دوای مجرب به کار دارد با وجود یکه سبب مرض دانست دوا ببدبر طبیب مجهول
بود مانند گنه گنه در نوبه و [illegible] در سیفلیس و در اینجا نتوان کشف که
این طبیب تجربه و لاف زن است و چون نام لاف زن را بردیم لهذا
چند کلمه بطور اختصار در این باب بیان مینمائیم بدانکه با اعتقاد بعضی حکما چاپلوسی

الاو

و لاف زنی و خودستائی که در حقیقت از جمله اعمال قبیحه و شنیعه و افعال ارذل
و ادانی است فعل نیکو و عمل مستحسن دانسته این را مایه اشتهار و رواج بازار طبابت
خود و جلب منفعت کردند و چون بنی نوع انسان را بالطبع و الفطره مایل صحت
و خلاصی از آلام و اسقام و اوجاع میباشند لهذا چون علتی بر شخص وارد آید
به جهت تنفر طبیعت از آن علت همینکه کسی خودستائی و چاپلوسی نموده
گوید که رفع این علت بنم و احدی نتواند رفع این را نماید و من تا به حال چنین
و چنان کرده فلان و فلان را معالجه نموده و فلان مبتلا و فلان علت گرفته از
مردم را مایل و طالب خود نماید که در معالجه امراض رجوع به او نمایند
به خصوص عوام ناس که از شدت تفهمی و علم شعور اعتقاد به ایشان بهم ر
سانیده بدیشان رجوع کنند سهل است که مردم دیگر را به معالجه
ایشان ترغیب و تحریص نمایند و ایشان را افلاطون زمان و ارسطوی دوران
و لقمان دهر و جالینوس عصر دانسته و در نزد سایر مردم به نیکو نه
قلم دهند که فلان حکیم لقمان و مسیح است و مردم را به دم عیسوی
زنده نماید و از این باب است که اکثر چاپلوسی و لاف زنی و خودستائی
و تکذیب اطبای دیگر را شعار خود نموده و خود را در جرگه و سلک اطبا نما
زنند تا مردم توقیر و احترام به ایشان نموده مال خود را به هیچ وجه
مضایقه نکنند اگرچه بسیار لئیم و خسیس بوند اگرچه در فن طبابت لاف

اما

لاف‌زنی و چاپلوسی بانواع مختلف‌اند ولی عموماً به دو قسم اند قسمی
کسانیکه نه هستند که نه بایر پراشتر طبیب دانند و نه خود شان خود را و با
خود این معالجات امراض صعبه و عظیمه نمایند مانند بعضی پیره زنان
و قابله گان و رمالان و درویش و سیاحان و غیرهم که معالجه اکابر و
اعیان را عاظم وارکان نموده و با وجه نامقبول اف زنی غیر ایشان
در عقب سر باقی اطبای حاذقه رجز خوانی و سخره گوئی کنند قسمی دیگر کسانی
هستند که باسم طبیب معروف و بلقب حکیم مشهور و فی الحقیقه از علمش مجرد
و لاف زننده این گونه اشخاص نیز بر چند نوع بود نوعی آنکه هر آنچه ادعا و معا
لجات خود را اعم از اینکه فی الحقیقه معالجه نموده یا عمل کرده باشند یا آنکه
محض کذب و مردم فریبی و خود ستائی بود در هر مجلس و هر محفلی که
نشینند و هر دوست و رفیقی که برسند به خصوص در نزد عوام و اشخاص بی‌خبر از
علم طب بمثبه تعریف معالجات و مرضای خود را باضعاف مضاعف
نموده و کذبهای خنده در علامات ردیه امراض و معالجات نیکو و جید خود
دکر بند و مردم را بدام اندازند و برآورند تا رجوع بدیشان نمایند و بعضی
دیگر کسانی هستند که چندین نفر را بحیله و تزویر مرید خود ساخته وادارند
براین که بهر مجلسی که رسند تعریف و توصیف از ایشان نمایند تا بدین
واسطه مردم بدیشان رجوع کنند نوع دیگر اشخاصی بوند که ... الدوام

۵۱۲۷

سواره و پیاده به تعجیل تمام در کوچه و بازار و محلات و معابر گردش
نمایند و هیچ کسی از ایشان نپرسد که کجا بوده و کجا میروی یا بتکلیف
رفتن بعیادت و معالجه مریضی نماید التخلص از زیادتی امراض و کم فرصتی
و شدت و رنج و تعب خود شکوه نموده و متعذر گردد و بجائی
رود مگر با اصرار و ابرام تمام با وجود بلکه بعرض نداشته باشند و این گشتن
کوچه و بازار از دلیل بزیادتی شغل و مریض خود اورند و همیشه در جیب
و بغل و شال و دستار خود از ادویه کاغذ پیچیده و حبوب و شلتیهای جوهریات
گذارند تا بدین طور مردم را بفریبند نوع دیگر کسانی هستند که چون
در مرض صعب رجوع بدیشان نمایند ابتدا بمعالجه نپردازند مگر باتفاق
و شراکت چند تن از حکمای دیگر تا اگر العیاذ بالله در آن حال مریض تلف
شود به گردن اطبای دیگر انداخته و خود را بری الذمه کنند و اگر
از تفضلات الهی رفع مرضش شود یا اگر بعضی اوقات احوالش
بهتر گردد گویند از اثر مداوا و معالجه من بوده نوع دیگر اطبائی هستند
که یک قسم معالجه را موافق طبع و مذاق بعضی اشخاص شنوده خوش نمایند
و چون بعضی اشخاص معالجات او را بر وفق میل و خواهش خود دیدند
رجوع بدیشان کنند تا بدین جهت شهرت کرده مرجعیت بهم رسانند مانند
اکثر در علاج دختران و بیوه زنان تجویز شوهر و در علاج پسران تجویز زن نمایند

و بعضی دیگر اشخاصی هستند که چون مریضی پیش ایشان رود و تجویز شراب و ما
ءالجبوه نمایند و بدین واسطه شاربان و خمرخواران رجوع بدایشان نموده و
باعتقاد خود بعذر تجویز شراب حرام را بطور حلیت بیاشامند تا کسی
را برایشان حرفی نبود نوع دیگر که از دسته دارزلان جمیع حکمای لاف زن اند
کسانی هستند که گویند ما بحفظ الله و بدون حق العلاج و حق القدم معالجه نمائیم
و گاهی نیز مصلحاً بدینه مرض را قبول نمایند ولی بعضی ادویه و حبوب و معاجین
مختلفه از خود ساخته در بیماری های غیر مشهوره و عجیبه و غریبه برایشان داده در دکاکین
عطاران گذشتم و نسخه برایشان فرستند و همیشه تجویز بدوا ایشان خود نمایند و قیمت
گزاف و بسیار از مریض بگردش رسانند و بدینقسم معاش خود را بخوبی گذرانند ..
اما باوجود یکه لاف زنی و خودستائی در همه جا بخصوص در طبابت بدنما و
ممنوع است ولیکن بعض اوقات بر طبیب لازم می گردد که نزد مریضان
بخصوص مریضی که بسیار متوهم و مایوس از صحت و خواهان خود بود ٥
و مالیخولیای زیاد داشته باشد در رفع مرض و تحصیل صحتش لاف زیاد
زده و خودستائی نموده تسلی و دلداری و امیدواری بمریض دهد که حتی
و جان نمیکنم و انشاء الله بزودی صحت خواهی یافت هیچ وجه دغدغه
به خاطر خود راه مده و در اینصورت دروغ مصلحت آمیز به از راست
فتنه انگیز است اما العلاج به نکته مزاج که به فراست منظور دیر گردد

بانزکس باشند هیچ نوعی از معالجه است که بعمل مبادر دلغیری در بلت عقلا و بدالواسطه
مرض تخفیف میابد باشند انکه درنزله که اشاره بر استعمال ملینات و ملطفات
است عرق یا بخ اگر خوانند باشاره دلیلی بواسطه هیجان و حرارتی که از شان الهابست
با هر مرض استشندار دیابد و حال آنکه بواسطه آنکه مزاج تنبیه شود و صحت الکاد عرق
زیاد مستولی شده شفا یابد و هم چنین دیده شده مرض تو به که هیچ دوا معالجه
نشده و از او مایوس گشتند مریض از راه افراط در غذا استفاده کرده شفا یافت
و هم حدادو تضرع چون تنبیر غالب اید صرع از او زایل شود در هر صورت
اشاره بمعالجه بسیط است یا مرکب موافق ان مرض که بسیط یا مرکب بود
و یا حفظ صحتی است یعنی حفظ نماید تحقیق واحد را از مرضی عام و یا مخصوص
و یا تسکینی است که بقدر الله یکلیا طبیعت باشد یعنی مرض صعبی را که نتوانند
بند رفع نماید لهذا رفع عوارضات حوله او کنند مانند مرض سل که
علاج ندارد لهذا طبیب که تسکین دهد عوارضات موذیه او را چون
سعال و عرق مفرط فصل دویم در بیان معالجات لازمه
قرابه وطرزیکه از حکما قبول شده است بدانکه رسم وطرزیکه در این
علم زیاد تر از سایر رسوم و طریق مشهور تر یا متداول تر است
علاوه بر دو نوعیکه در ازمنه ذخیره اختراع کرده چهار نوع دیگر
و این دو نوع مخترع جدیده که یکی مشهور به هومیو پاتی
یا

و دیگری به معالجه که فوری هر سه مزخرف و بی‌مصرف است که تذکار شان را بیجا کردیم
∴ ولی چهار نوع مخترعه قدیمه که متداول‌تر است هر کدامی فی حد ذاته جانب
نیک و جانب بد دارد یعنی هر یکی از آنها بملاحظه بد و به ملاحظه خوب است ∴
اول از آنها را اصول نیسم ثانی را سولیدیسم ثالث فینزولوژیسم رابع را
اکلکتیسم نامند که هر یک کدام اعتقاد و طرز معالجه ای از حکمای
مشهوره معتبره است ∴ اما اصول نیسم یا اصطلاح اطبای فرنگ اعتقاد
و طرز معالجه اشخاصی را گویند که جمیع اسباب امراض را از تغیر است اجزاء
مایعه مخصوصه بدن دانند و بدین دلیل اکثر معالجات را باستعمال
مسهلات و منضجات نمایند و این طرز معالجه طبی به حدی قدیم است که بعضی
گفت که این طرز معالجه از مخترعات جالینوس است و با وجودی که
جالینوس زیاد پایه اصطلاح شده است ولی خطا و عمل لغو بوده چه
آنکه به هیچ وجه از علم شیمی و تشریح سررشته تمام نداشت و بدون تشخیص
سبب علاج الا زعفر ممکن گردد ∴ اما با همه این لازم است
تذکر این که در طرز اصول نیسم این زمان چند چیز خوبی می‌باشد
مثلا معالجه حالات قلت دم ممکن نمی‌بود تا علت شیمیائی دم را در
نمی‌دانستند و با وجود این جالینوس مرض زردی را از تغیر اجزاء مایعه
بدن می‌دانست اما در اصطلاح جدید که اجزاء خارجی باشند و بواسطه

خوردن

خوردن اینها معنی رفع شود چگونه می‌توان گفت که این مرض از تغیر رطوبت
معده یا اجزای مایعه مخصوصه ملک عارض شده و حال آنکه بواسطهٔ تجزیه و وزنه
بین و غیره ابدا تغیری در رطوبت معده و سایر رطوبات بدن دیده نشده
و علاوه بر این شک نیست که از خوردن جمع ضمات تند سمی معده و جدار آن
فاسد و سوراخ و مهلک گشته قبل از آنکه اثری در دم کرده باشند ∴ اما
سولیدیسم باصطلاح حکمای فرنگ اعتقاد و طرز معالجه اشخاصی را گویند که اسباب
جمیع امراض را در اجزای ملکیه صلبه بدن دانند چنانچه گویند تغیرات دم
از اختلاف حرکت قلب و امتلای معده از قلب حرکت دودی معده
و مزاج صفراوی از شدت فشار کیدی بود و لازم نیست گفتن این
دلایل مسطوره بچه حد در مرتبه سستی است و بجایی می‌رسند که شخصی که زیادتر از همه
پایه امطلب شده و کتبی چند در این باب تصنیف نموده است ∴
حکیم بروسن انگلیسی بوده و شاهد بر اعتقاد خودش این قول را آورده و
می‌گفت که جمیع امراض یا از ضعف شدید و یا از قوت شدید بهم رسد
و جمیع معالجات نیز منوط بادویه مضعفه یا مقویه اند ∴ اما فیزیولو
ژیسم باصطلاح الاطباء اعتقاد و طرز معالجه اشخاصی را گویند که جمیع
امراض را از تغیر اعمال مخصوصه بدن دانند و این طرز طبابتی را اسباب
از مشهورترین علمای فرانسه موسوم به بروسه ∴ اختراع نموده و موفق

موافق معلم مزبور مرض نیست مگر تغیر اعمال مخصوصه بدن و مریض نیست مگر کسی که
اعمال بدن او بر وفق طبیعی نبوند ∴ والبته ملاحظه این ترتیب طرز بدی نیست
ولی بروسه اعتقاد زیاد بهیجان و شوران دارند و جمیع تغیرات عمل را منوط
بدان میداند و از این بابت کل معالجات را بادویه و تدابیر مهیج جالی می نمود
∴ و مسلم است که بی قاعده معمول داشتن معالجه ضد ورمی با التهاب یا هیجان در هر
مکان و موضع و هر مقام و موقع خلاف دیجانست ∴ و اختلاف
میان برون و بروسه این است که برون امراض را یا از ضعف و یا از قوت
مزاج و بروسه محض از التهاب و هیجان میداند پس فرقا بین اعتقاد
این دو نفر این شد که برون نصف امراض را از ضعف و نصف دیگر
از قوت مزاج و بروسه جمیع امراض را از قوت مزاج میداند است ∴
وسا در هر حال بر ما احترام زیاد به بروسه لازم است بدلیل آنکه بواسطه تشر
یح در جثث زیاد موضع و مکان و اسباب اکثر امراض را مشخص و معین
نموده است ∴ اما ایکلکتیسم باصطلاح حکما هر آن طرز و رفتار
و اعتقاد در معالجه را گویند که از چندین نوع اعتقادات اطبای دیگر انتخاب
کرده باشند و این در طب ملاحظه ترتیبی است که از جمیع طرزها و اعتقادات
و از هوموراسیم و از سولیدیسم و از فیزیولوژیسم سهل است از هومیو
پاتیا و معالجه کاوری و تجربیات مخصوصه و دلایل عقلیه و نقلیه الخ اقرب

بمعرض

بصدق دیده انتخاب و تمثال کردیده بهمه ابت عقل یکنوع طرز و طریق معالجه
تطبیق نموده است که هم درای طرز معالجه مزبوره وهم موافق آنها است بدین
نوع که بملاحظه جمیع اتفاقات و حوادث رد کرده از انقراب بعضی امراض را
بمضعفات و بعضی دیگر را بمقویات و بعضی دیگر را بمسهلات و بعضی را با دویه
جات مخصوصه چون سیماب و کنه کینه و یود و غیره و برخی دیگر را به تدابیر لایقه
معالجه نمایند و ما در درس خاصه و عامه علم امراض آنچه را که اقرب
بعقل و صلیقه دانم قبول و بیان کرده مابقی را ترک خواهیم نمود فصل سیم

در معالجه تدبیری و اجرائی و ادویه

بدانکه ضد دافع جمیع امراض معالجه تدبیر و اجرائی و ادویه و معالجه جراحی
میباشند پس در این فصل این سه مطلب را ملاحظه می نمائیم

گفتار اول

در بیان معالجه تدبیری است و این
نیست مگر علم حفظ صحت نسبت به مرض :: ولی چون عموماً بفصل حفظ صحت در
کتاب جداگانه ذکر میشود لهذا در اینجا بیان نمی نمائیم مگر یک چند کلمه عموماً در
خصوص پرهیز و حقیقتاً میتوان گفت پرهیز اساس اصل و بنیان جمیع
معالجات است به دلیل اینکه در صورت پرهیز نمودن مریض اکثر از اوقات
استعمال ادویه قویه بر طبیب لازم نیست زیرا که قوه طبیعت در دفع مرض اکثر

روز

و اقوی از قوه ادویه است دفع الحکیم ادویه مداویه تاثیر کامل در معالجه بدار ند
مگر اینکه در دفع مرض و اخراج آن از بدن مدد و کمک به قوه طبیعی نمایند و در معالجه
جزء انفع از پرهیز و امساک در غذا اینست که آلات تغذیه را باستراحت بگذارد
و هم چنین استراحت دخول بدن اغلب تاثیرات خارجه را از مریض بعید میسازد
و اگر چه تاثیرات پرهیز و تدابیر حفظ صحت اقل از تاثیرات ادویه مداویه بنظر
می آید ولی حکما را نزد منفعت تدابیر حفظ صحت در دانش بیشتر از انتقالش کمتر است
و باعتقاد ابقراط بهترین طبیب کسی است که به کمترین ادویه بمعالجه امراض اقدام نماید
و در صورتیکه مریض از ابتدای مرضش نزد حکیم حاذق رود البته و ثلث از
مرض را بدون استعمال ادویه مخصوصه معالجه بدر کرده و خیالات اینکه
عوام الناس میگویند باید بقوه و استعمال ادویه کثیره رفع مرض شود
و طبیب بیچاره را حاذق ندانند مگر آنکه خوف یکمثقال غذا یک من دوا بی اثر
بحلق مریض بریزند کفار دوم

در بیان اجزای مداویه است

در این جا باید جمیع اجزائیرا که در امراض استعمال میشود ملاحظه نمود بعضی از آنها
بواسطه قوه مخصوصه خود تغییراتی در رفع امراض دهند و ادویه مداویه خارجی
از سه قسم تشکیل یا حیوانی بوند و یا نباتی و یا معدنی و هر قسمت
از اینها نیز یا مفرد یا مرکب چنانچه در قرابادین به تفصیل ذکر است

و اگر چه اجزای ادویه را حد و حصری نیست ولی خواص آنها محدود و محصور میباشند بدلیل
اینکه اکثر از آنها در خواص شباهت به یکدیگر دارند اگرچه بعضی قوی الاثر و شدید العمل
بوند و بعضی دیگر ضعیف الاثر ولی چون نیک ملاحظه نمایند در خواص شبیه بهم اند چنانکه مثلا
ا... وانیکا هردو قی آورند و سنا از انقیمون و آن نیز از انیکالت پس از این
... ادویه زیاده از نه قسم نیستند با وجودیکه تعداد آنها لا یعد و لا یحصی است
قسم اول ... یعنی مقیئات قسم دوم ... یعنی مقویات قسم سیم ...
... یعنی قابضات قسم چهارم ... یعنی مستفرغات
قسم پنجم ... یعنی مخدرات قسم ششم ... یعنی محرکات قسم
هفتم ... یعنی ... قسم هشتم ... یعنی ...
قسم نهم ... یعنی اکالات و از این جهت است
که تجویز معالجه آسان گردیده زیرا که چون طبیب مثلا در دفع مرض
... تکلیف خود را در استعمال مستفرغات بد ... از ادویه مستفرغه
را خواه مقی و خواه مسهل تواند به کار برد و اگر فرضا بخواهد در نوبه ...
استعمال حب ... یا ... یا خالص ... یا ... یا غیره
... متحمل دارد و هیچ یک چندان تفاوتی با هم ندارند ... در ...
مریض و کلیه نسخه جات و ادویه متعدده فایده ندارد مگر اینکه در ...
و ... و ... و فصل و ... را تغییر دهد پس از آنچه مذکور گشت

معلوم گردید که عمل طبابت هم علم است اصعب از جمیع صناعات خصوصاً از دو روی است ::
که طبیب می‌خواهد موافق جمیع قواعد علم عمل نماید مانند آنکه از هر گونه عمل چه
درباره هر مرض و مریض به خداوند عالمیان جواب دهد و در این صورت
طبیب باید علم کامل و بی اندازه و حذاقت تام و نیت خالص و طینت پاک
داشته رقیق القلب و رحم دل و دلیر و جسور در معالجه باشد و سهولت وارد عمل
طب همیشه کاملاً به مراد شخص معالج آید شخص مریض با امکان او جای آن نبود و در
این صورت هم بکلی با علم جزئی و به تجربه بسیار دارا مانند به اشخاص مریض منافع
کلی رسانند :: گفتار سیم در بیان معالجات معالجه جراحی است و آن منوط
بعمل ید بود و عمل ید نیز در حقیقت بر دو نوع باشد رطب است و یابس عمل ید رطب
مانند بریدن و رگ زدن ساختن دم و ریم و غیره و عمل ید یابس مانند
رد ادی و نواقص و امثال اینها :: و عمل ید رطب نیز به چهار نوع بود یکی
متصل ساختن اجزای منفصله که بفرانسه ری اونیون گویند و دیگر
منفصل نمودن اجزای متصله که به فرانسه سپاراسیون نامند و دیگری قطع
عضو یا اخراج اجزای خارجه است از بدن هم بفرانسه اکسرس اکن خوانند و قسم آخر ساختن عضو مفقود است مانند درست کردن
بینی و غیره که از اول تولد نبوده یا بعد مفقود شده است و این قسم آخر را بفرانسه پروتز خوانند ولی مداخله

Ca. 1870 A.D.

June 1.37

Persian Manuscript in half-leather.

Collection of three ophthalmological works by Dr. Johann Schlimmer (Dutchman, designated "the Fleming), Physician in Ordinary to Nasr el-Din Shah of Persia about 1870.

The first is a pathology, the second a pharmacology (with numerous headings in French script), the third an exposé of the etiology of eye diseases. Probably all the three from notes taken during Schlimmer's lectures at the then newly founded Teheran University or Medical Schoo

Schlimmer is the author of a rare and valuable Terminologie médico-pharmaceutique et anthropologique française-persane, in-folio lithographed edition (Theheran 1874).

The pictures (24 hand-colored illustrations) are probably taken from a printed and hand-coloured treatise.

Notes by Dr. Max Meyerhof of Cairo who secured this unique MS. for the Wood Coll. of Ophthalmic Literature, Medical Library McGill University. -

